



انتخاب فاطمی

- ❖ مؤلفین؛ حجج اسلام؛ حقیقت نژاد، میرزاده، رحمتی، میرزایی، مولوی، آب انباری و خواجوی
- ❖ موضوعات؛ رابطه‌ی امتحان و انتخاب، نقش گرایش‌ها و تمایلات در انتخاب‌ها، رابطه‌ی ایمان و انتخاب
- ❖ قالب ارائه؛ منبر (۵ جلسه)
- ❖ قالب محتوا؛ متن مکتوب
- ❖ مخاطب؛ عمومی
- ❖ ناظر کیفی؛ حجت الاسلام محمد جنتی محب
- ❖ محصول؛ مؤسسه تخصصی خطابه‌ی امیر بیان (شعبه اصفهان) با همکاری پژوهشکده‌ی باقر العلوم علیه السلام
- ❖ توضیح؛ این اثر مستقلاً به صورت کتاب توسط مؤسسه امیر بیان چاپ شده است. <https://bayanbook.ir/>

مقدمه

همیشه شنیدن نام فاطمیه غم به دل شیعیان نشانده است. در چنین ایامی منافقان و کوردلان خستی چنان کج بنا نهادند که نام این ایام را تا قیام قیامت بر پیشانی تاریخ ماندگار کرد؛ گویا سنت قایلین که مخالفت با کلام و خواست پروردگار عالم بود، در این ایام در مدینه احیا شد و بدتر از آن گرد سکوتی بود که در آن روزها بر در و دیوار شهر پاشیده شده بود؛ سکوتی که تبعات بسیار سنگینی به همراه داشت و مگر می‌شد این سکوت را شکست؟ خودشان راهی را انتخاب کرده بودند که منتهی به جسارت به دختر پیغمبر و خانه‌نشین شدن کسی شده بود که به راه‌های آسمان آشنا تر بود تا راه‌های زمین؛ کسی که پس از تقسیم بیت‌المال حتی گرد و خاکه‌ای باقیمانده آن را جارو می‌کرد و نماز شکر بجا می‌آورد. مردم آن زمان بین یک دوراهی مخیر شده بودند؛ انتخاب با خودشان بود و خداوند تغییر سرنوشت را در دستان خودشان قرار داده بود، چرا که خودش فرموده: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^۱ و چقدر جالب که خداوند این نعمت اختیار را فقط به انسان ارزانی داشته است؛ «أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ* وَلِسَانًا وَسَفَتَيْنِ* وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ!»^۲

فاطمیه ۱۴ قرن پیش خوب نشان داد که خداوند واقعاً انسان را مختار آفریده است. فاطمیه نتیجه انتخاب اشتباه اکثریت مردم است و فرزند صاحب فاطمیه هم وارث همین سنت است؛ اگر مردم درست انتخاب نکنند و تشخیص درستی نداشته باشند حتی میوه دل صاحب فاطمیه با بدترین، فحیح‌ترین و سخت‌ترین شکل ممکن در اوج غربت کربلا به شهادت می‌رسد. آری، فاطمیه و عاشورا نتیجه یک تشخیص و انتخاب غلط بودند که مانند لکه ننگی بر دامن تاریخ ماندگار شدند. وظیفه ما در حال حاضر فقط این نیست که فاطمیه را عاشورایی برگزار کنیم که صدالبته کمترین کاری است که می‌شود انجام داد؛ بزرگ‌ترین وظیفه ما این است که راه و روش درست انتخاب کردن را به مردم بیاموزیم تا مبدا فاطمیه دیگری در تاریخ ثبت گردد. ادعای گزافی نیست اگر بگوییم انتخاب درست می‌تواند ظهور را نزدیک کند. انتخاب اگر فاطمی باشد نتیجه‌اش رنگ و بوی حیدری خواهد داشت. این انتخاب ممکن است برای حضرت زهرا پیش‌آید یا برای شیعیان زهرا عليها السلام در برهه‌های مختلف؛ یک جایی انتخاب اصل اسلام است، یک جایی انتخاب مذهب شیعه است، یک جایی هم انتخاب حاکمیت فقاقت به جای طاغوت و

۱ سوره رعد، آیه ۱۱: من سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهم مگر اینکه خودشان این تغییر را انتخاب کنند.

یک جایی هم ممکن است که انتخاب منجر به این شود که قوانین اسلامی تصویب گردد. نخ تسبیح و نقطه مشترک همه اینها انتخاب است؛ هرگونه تغییر با انتخاب حاصل می‌گردد.

هدف از تولید این سخنرانی اثبات اهمیت اختیار و انتخاب انسان‌ها در بستر تاریخ و بیان این نکته است که انتخاب می‌تواند در عاقبت امت‌ها نقش ویژه‌ای داشته باشد تا مردم ما به اهمیت انتخاب‌های خود پی برند و دقت بیشتری داشته باشند.

آنچه در مسئله اختیار آدمی بیش از هر چیز دیگری نقش‌آفرینی می‌کند، تمایلات و گرایش‌های انسان‌ها است. در این مجموعه کوشیده‌ایم این نکته را تبیین کنیم که دلیل تفاوت انتخاب‌های ما با انتخاب‌های حضرت زهرا علیها السلام در زندگی، تفاوت گرایش‌ها و تمایلات قلبی ما با ایشان است و هرچقدر تمایلات و گرایش‌های خود را به ایشان نزدیک کنیم، انتخاب‌های ما نیز بیشتر فاطمی خواهد شد.

ریز موضوعات این مجموعه سخنرانی به شرح ذیل است:

جلسه اول _ نقش قدرت اختیار آدمی در سنت امتحان

جلسه دوم _ بررسی ریشه بزرگ‌ترین انتخاب اشتباه تاریخ

جلسه سوم _ اثرگذارترین تمایل در انتخاب مردم مدینه

جلسه چهارم _ معیار و مبنای انتخاب‌های فاطمی

جلسه پنجم _ ارتباط ایمان فاطمی با انتخاب فاطمی

معاونت پژوهش مؤسسه تخصصی خطابه امیر بیان شعبه اصفهان این سخنرانی را با کمک پژوهشگران زیر و تحت نظارت حجت‌الاسلام محمد جنتی تولید کرده است:

حجج اسلام امین حقیقت نژاد، روح‌الله میرزاده و محمدهادی میرزایی اعتصامی و رضا رحمتی محمد مولوی، علی آب‌انباری، موسی خواجوی.

امید است در اثر توجهات تبلیغی این محصول، انقلاب ما در آینده از پیچ‌های حساس به سلامت گذر کند و دچار انحرافات نشود و این انقلابی که حسینی آغاز شد، فاطمی بماند و مهدوی به سرانجام برسد.

معاونت پژوهش

مؤسسه تخصصی خطابه امیر بیان شعبه اصفهان

سید عادل اعتصامی

ماهیت جلسه اول:

در این جلسه به امتحان شدن امت اسلامی به ولایت علی علیه السلام اشاره می‌کنیم و با تبیین اهمیت سنت امتحانات الهی برای تعیین ارزش وجودی آدم‌ها، به نقش انتخاب‌ها و اختیار انسان‌ها در سربلندی یا سرافکندگی در امتحانات الهی می‌پردازیم و راز برتری آدمی بر ملائک و حیوانات را همین قدرت اختیار آدمی معرفی می‌نماییم.

در همین راستا اهتمام ویژه خداوند و انبیاء و اولیاء الهی به قدرت اختیار انسان‌ها را در طول تاریخ معرفی نموده و به نقش انتخاب‌ها در تعیین زندگی دنیوی و اخروی افراد می‌پردازیم. در پایان نیز به لزوم رشد و ارتقاء انتخاب‌ها جهت ارتقاء ارزش انسانی خود اشاره می‌کنیم و نقش تصورات اشتباه انسان‌ها را در تصمیم‌گیری‌های زندگی توضیح می‌دهیم.

جلسه اول؛ نقش قدرت اختیار آدمی در سنت امتحان

دعای مستجاب نشده رسول خدا ﷺ

در بین تمام دعاهایی پیامبر اکرم ﷺ، یکی مستجاب نشد. آن چه دعایی بود که با وجود مستجاب‌الدعوه بودن رسول خدا باز مورد استجابت واقع نشد؟ چه مصلحتی وجود داشت که خداوند دعای پیامبر خود را اجابت نکند؟

پیامبر خدا ﷺ به امیرالمؤمنین علیؑ فرمود:

«فَقَدْ سَأَلْتُ رَبِّي أَلْفَ حَاجَةٍ فَقَضَاهَا لِي وَسَأَلْتُ لَكَ مِثْلَهَا فَقَضَاهَا لَكَ»:

علی جان، هزار درخواست کردم خدا آن‌ها را برآورده کرد. مثل همین را برای تو دعا کردم این دعا هم مستجاب شد.

«وَسَأَلْتُ لَكَ رَبِّي أَنْ يَجْمَعَ لَكَ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فَأَبَى عَلَيَّ رَبِّي فَقَالَ الْمَرْءُ أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»؛^۱

اما وقتی از خدا خواستم که بعد از من امت حول محور تو اجتماع کند خدا فرمود: نه بعد این آیه را تلاوت کردند: مردم فکر کردند که همین گفتند ما ایمان آوردند آن‌ها را رها می‌کنیم و از آن‌ها امتحان نمی‌گیریم؟

در فاطمیه خدا از مردم امتحان سنگینی گرفت. آن قدر این امتحان سنگین بود که فقط چهار نفر سربلند از این امتحان بیرون آمدند.^۲ مسلمین بعد از رسول خدا ﷺ می‌بایست امتحان شوند که آیا آنچه در زمان رسول خدا ادعا می‌کردند، واقعی بود یا ادعایی بیش نبود. خب در جامعه نبوی، مدعیان اسلام و ارادت به پیامبر خدا زیاد بودند؛ اما آیا این مدعیان جامعه نبوی در جامعه علوی هم دوام می‌آوردند؟ وقتی ماجرای بیعت با خلیفه اول تمام شد، مردی نزد امیر مؤمنان که قبر پیامبر خدا را با بیل صاف می‌کرد، آمد و به او گفت:

«إِنَّ الْقَوْمَ قَدْ بَايعوه، وَوَقَعَتِ الْخِدْلَةُ فِي الْأَنْصَارِ لِاخْتِلَافِهِمْ، وَبَدَرَ الطَّلَقَاءُ بِالْعَقْدِ لِلرَّجُلِ خَوْفًا مِنْ إِدْرَاكِكُمْ الْأَمْرَ.»

۱ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۷

۲ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: «رَأَيْتُ النَّاسَ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى ثَلَاثَةِ نَفَرٍ الْقَمْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ أَبُو ذَرَّ الْغِفَارِيُّ وَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيُّ ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ عَرَفُوا وَ لَحِقُوا بَعْدُ» الاخصاص، ج ۶

مردم با فلانی بیعت کردند و انصار، به سبب اختلاف داخلی شان خوار شدند و آزادشدگان [فتح مکّه] با آن مرد، بیعت کردند که مبدا [خلافت] به شما برسد. اینجا امام علیه السلام سر بیل را بر زمین زد و دستش را بر آن نهاد و آیه‌ای را تلاوت کرد که تأمل برانگیز است:

فَوَضَعَ طَرْفَ الْمِسْحَاةِ فِي الْأَرْضِ وَيَدُهُ عَلَيْهَا ثُمَّ قَالَ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الرَّحْمَنُ أَحْسَبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ * أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ»:

الف، لام، میم. آیا مردم گمان می‌برند که رها می‌شوند تا [تنها به زبان] بگویند: ایمان آوردیم و [آیا گمان می‌برند که] آزمایش نمی‌شوند؟ و بی‌گمان، پیشینیان آنان را آزموده‌ایم و بی‌شک، خداوند، راست‌گویان و دروغ‌گویان را معلوم می‌دارد.^۱

سنت امتحان الهی برای شناخت آدمی

امتحان یکی از سنت‌هایی است که خداوند متعال به هیچ وجه از آن دست بر نمی‌دارد.^۲ انسان در هر جایگاه و مقامی باشد امتحان می‌شود؛ حتی اگر آن انسان فاطمه زهرا سلام علیها السلام هم باشد از او امتحان گرفته خواهد شد: «يَا مُمْتَحَنَةُ أَمْتَحَنَكَ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ فَوَجِدْكَ لِمَا أَمْتَحَنَكَ صَابِرَةً...»^۳

چرا خداوند متعال این قدر بر امتحان انسان‌ها اصرار دارد؟ چون تمام وجود آدمی در این امتحان‌ها خودش را نشان می‌دهد! این فتنه‌ها و آزمایش‌ها گاهی فردی و گاهی اجتماعی است. بعضی از این فتنه‌ها هم آن قدر سخت است که اهل بیت علیهم السلام نسبت به آن به ما هشدار داده‌اند و فرموده‌اند بعضی از فتنه‌ها از فتنه دجال سخت‌تر است.

امام رضا علیه السلام فرمود:

«إِنَّ مِمَّنْ يَتَّخِذُ مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَمَنْ هُوَ أَشَدُّ لَعْنَةً عَلَى شِيعَتِنَا مِنَ الدَّجَالِ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ بِمَاذَا قَالَ بِمَوْلَاةٍ أَعْدَائَتَا وَمُعَادَاةٍ وَأَوْلِيَانَا إِنَّهُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ اخْتَلَطَ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ وَاشْتَبَهَ الْأَمْرُ فَلَمْ يُعْرِفْ مُؤْمِنٌ مِنْ مُتَأَفِّقٍ.»^۴

فتنه‌ای در میان شیعه راه می‌افتد بدتر از فتنه دجال و جالب اینجاست که حضرت راهنمایی می‌کنند و می‌فرمایند نشانه اینها آن است که با دشمنان ما دوستی می‌کنند و با دوستان ما دشمنی. شما نگاه

۱. الارشاد، ج ۱، ص ۱۹۰

۲. تجد لسنه الله تبدیلا

۳. مفاتیح الجنان، زیارت حضرت زهرا^۳

۴. صفات الشیعه، ص ۸

می کنید از لندن، یک پدیده‌ای سر می‌زند به نام شیعه لندنی. تازه این یک نمونه است. بعد امام می‌فرماید اینجاست که حق و باطل با هم قاتی می‌شود و شما دیگر نمی‌فهمید مؤمن کیست و منافق کیست! بنابراین خداوند متعال دست از امتحان بر نمی‌دارد و رکن اصلی این امتحانات الهی انتخاب‌های ماست. در اصل ما بر اساس نوع انتخاب‌هایمان از امتحانات سربلند بیرون می‌آییم یا شکست می‌خوریم. اینجا ارزش انتخاب‌های انسان در دین و در عالم خلقت مشخص می‌شود. سه نفر از کسانی که در زمان رسول خدا اسم و رسمی داشتند در جنگ صفین شرکت نکردند. حضرت فرمود: فلانی چرا شرکت نمی‌کنی؟ «فَقَالَ لَهُ سَعْدٌ: إِنِّي أَكْرَهُ الْحُرُوجَ فِي هَذَا الْحَرْبِ لِأَنَّ أُصِيبَ مُؤْمِنًا فَإِنَّ أَعْطَيْتَنِي سَيْفًا يَعْرِفُ الْمُؤْمِنَ مِنَ الْكَافِرِ قَاتَلْتُ مَعَكَ»؛^۱

به امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ داد که: یا علی یک شمشیر به من بده که آن شمشیر تشخیص دهد کسی که مقابل من ایستاده منحرف هست یا نیست تا در جنگ شرکت کنم! خب اگر قرار باشد شمشیر یا هر چیز دیگری بین حق و باطل تشخیص بدهد، پس قدرت اختیار ما انسان‌ها چه فایده‌ای دارد؟

راز برتری آدمی بر ملائک و حیوانات

راز برتری انسان بر ملائک و حیوانات در همین قدرت اختیار است. راوی می‌گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «الملائكة أفضل أم بنو آدم؟» فرشتگان برترند یا آدمیان؟

فرمود: «امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلًا بِلَا شَهْوَةٍ؛

خدای توانا و بزرگ، در فرشتگان، خرد نهاد، بی‌خواهش.

«وَرَكَّبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةً بِلَا عَقْلِ» و در چارپایان، خواهش نهاد، بی‌خرد. «وَرَكَّبَ فِي بَنِي آدَمَ كِلَيْهِمَا؛» و در آدمیان، هر دو را نهاد.

«فَمَنْ غَلَبَتْ عَلَيْهِ شَهْوَتُهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَمَنْ غَلَبَتْ عَلَيْهِ عَقْلُهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ»؛

پس هر کس خردش بر خواهشش چیره آید، او از فرشتگان، بهتر است و هر کس خواهشش بر خردش چیره آید، او از چارپایان، بدتر [و پست‌تر] است.^۱

بنابراین اگر در تمامی انتخاب‌های خود در زندگی، خواهش‌های نفسانی را بر عقلانیت خود غلبه دادیم، به جایی می‌رسیم که از حیوانات هم پست‌تر خواهیم شد؛ ولی اگر در انتخاب‌های زندگی خرد و عقلانیت را بر خواهش‌های نفسانی ترجیح دادیم، از ملائک هم بالاتر خواهیم رفت. تمام امتحانات الهی برای این است که معلوم شود لیاقت ما بالاتر از فرشتگان است یا پایین‌تر از حیوانات!

تمام ارزش‌های ما به قدرت اختیار ما است. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «مَا شَيْءٌ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ابْنِ آدَمَ، هِيَجَ چیزی با ارزش‌تر از فرزندان انسان پیش خدا در این عالم نیست. پرسیدند: «یا رسولَ اللهِ، ولا الملائكةُ؟!»، آیا از فرشته‌ها هم عزیزتر است؟ فرمود: بله «الملائكةُ جَبَّورُونَ، بِمَنْزِلَةِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ»؛^۲ چون فرشته مجبور است درست مثل خورشید و ماه.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عیار انسانیت را مشخص کردند مثل طلافروشی که معلوم می‌کند عیار طلا چقدر هست. چه چیزی عیار انسان را بالا می‌برد؟ قدرت اختیار او.

همیشه در طول تاریخ عامه مردم دوست داشتند به زور به سمت بهشت و خدا کشیده شوند. امروز هم ما در جامعه با این مسئله مواجه هستیم، اساساً مردم خیلی دوست دارند زورکی بهشتی بشوند. در حالی که خدا با این مسئله به شدت مخالف است. زورکی که نمی‌شود مردم و جامعه را اصلاح کرد.

خدا در فرآیند هدایت، به رسولش فرمان می‌دهد و می‌فرماید: رسول من، می‌دانم چقدر علاقه داری مردم را هدایت کنی آن قدری که می‌خواهی برای هدایت مردم خودت را بکشی: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»؛^۳

اما نمی‌توانی مردم را به زور هدایت کنی؛ آن‌ها باید خودشان انتخاب کنند. پیامبر! تو فقط بیدارکننده مردم از خواب غفلت هستی؛ تو تسلطی بر آن‌ها نداری.

«فَذَكَرْنَا إِيَّاكَ أَنْتَ مُذَكَّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُضَيِّطٍ».^۴

این انتخاب من و تو است که قیمت ما را نشان می‌دهد.

۱ علل الشرائع، ج ۱، ص ۴

۲ کنز العمال

۳ الشعراء، ۳

۴ غاشبه، ۲۱ و ۲۲

انبیاء و اولیاء الهی زورگو نبودند!

اگرچه می‌شود حقیقت را طوری به مردم نشان داد که همه مات و مبهوت شوند و بپذیرند، ولی ما اجازه نداریم چنین کاری انجام دهیم. خداوند صریحاً به پیامبرش می‌فرماید:

«وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَاتِنَا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ»؛

ای پیامبر! هرچند اعراض کافران برایت سخت است و دوست داری آیه و نشانه‌ای از دل آسمان یا از اعماق زمین بیرون بکشی و مردم را تسلیم حقیقت کرده و آن‌ها را هدایت کنی، ولی نباید این کار را انجام دهی! خدا اگر بخواهد همه آنان را هدایت می‌کند، پس از جاهلان نباش!

چرا رسول خدا و تمام انبیاء و اولیاء و حکومت‌های الهی حق ندارند مردم را با زور و تزویر به سمت خدا هدایت کنند؟ چون مردم باید امتحان شوند و گرنه خدا خودش همه را هدایت می‌کرد. ما اجازه تبلیغات دینی مسحورکننده‌ای که مردم را سحر کرده و تسلیم خدا کند، نداریم. حتی معجزات الهی انبیاء هم در مقابل ابزارهای کاذب دستگاه‌های طاغوتی استفاده می‌شد تا ضعف و ناتوانی طاغوت را به مردم نشان دهد. کسی منتظر نباشد فیلمی بیاید او را تسخیر کند و به سمت خدا ببرد. ابلیس اگر بخواهد کسی را به سمت خودش بکشاند با تزئین و استفاده از هر شیوه تبلیغاتی مسحورکننده‌ای سعی می‌کند او را استحمار کند تا قدرت اختیار را از او بگیرد و به سمت خودش بکشاند، ولی ما حتی اجازه نداریم سخن درست را هم طوری بیان کنیم که قدرت انتخاب را از مردم بگیرد.

حضرت زهرا علیها السلام هم در آخر خطبه با زنان مدینه به همین اصل اساسی اشاره کردند. در تربیت انسان، شما نمی‌توانی حق اختیار را از دیگران بگیری. فرمود:

«أَنْزَلِمْكُمْوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ»^۲.

فقط کافی است ما همین یک آیه را برای مردم جهان توضیح دهیم به خدا شیفته دین و مرام ما می‌شوند. چقدر دین ما برای اختیار آدم‌ها ارزش قائل است! نمی‌خواهد تو به هر قیمتی بیایی. تو باید انتخاب کنی.

مظلومیت ولیّ خدا به خاطر حق انتخابی است که به مردم می‌دهد. نمونه‌اش علیها السلام است؛ وگرنه مگر کسی می‌توانست زیر سایه شمشیر علی بن ابیطالب به حضرت زهرا علیها السلام صدمه بزند؟! ما ناله می‌زنیم

برای اینکه چرا بعضی ها از حق انتخابشان سوءاستفاده کردند و ظلم کردند و بعضی ها هم از حق انتخاب خودشان برای دفاع از حق استفاده نکردند و گذاشتند به آن ها ظلم بشود.

در واقع امیرالمؤمنین علیه السلام نمی خواست به زور، آن مردم را نجات بدهد! حضرت اجازه دادند مردم خودشان انتخاب کنند و هزینه انتخابشان را هم متحمل شوند. بعد وقتی دوباره به خانه علی روی آوردند و بعد ۲۵ سال دوباره منصب خلافتی که از روز اول حشش بود را به او دادند، پذیرفت. خود حضرت در خطبه سوم نهج البلاغه فرمود:

«وَلَا حُضُورَ الْحَاضِرِ وَقِيَامَ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يَقَارُؤُا عَلَى كِتَابِ طَالِيٍّ وَلَا سَعْبَ مَطْلُومٍ
لَا لَقَيْتُ حَبَلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَأَسْقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيَّهَا»^۱.

این یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام هم که امام معصوم است همه تلاشش را برای هدایت مردم می کند ولی اگر خودشان نخواستند متوسل به اسباب غیبی نمی شود و فقط زمانی به میدان خلافت برمی گردد که مردم خواهان او باشند و بین آنان مقبولیت داشته باشد؛ زمانی کار از دستش برمی آید که مردم در صحنه حاضر شوند و گر نه قرار نیست معجزه اتفاق بیفتد، حتی در زمان حکومت حضرت هم مادامی که مردم همراهی نمی کردند کارها پیش نمی رفت، به تعبیر خودشان «لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاع»^۲ حتی حکمیت را بر ایشان تحمیل کردند.

جالب اینجا است که امام حسن مجتبی علیه السلام هم خیلی شفاف مردم را در معرض انتخاب قرار داد و مردم هم خودشان را بدبخت کردند! ایشان فرمود: مردم انتخاب کنید که جنگ می خواهید یا صلح؟ خب، مردم صلح را انتخاب کردند. حضرت تعبیرش را داغ تر کرد؛ فرمود مردم می خواهید باقی بمانید زندگی کنید یا می خواهید به جنگ بروید؟ برای اینکه اگر کسی جنگ را انتخاب کرد نگوید که «ما را اغوا کردند،

۱ هان! به خدایی که دانه را شکافت و انسان را به وجود آورد، اگر حضور حاضر و تمام بودن حجت بر من، به خاطر وجود یاور نبود و اگر نبود عهدی که خداوند از دانشمندان گرفته که در برابر شکم بارگی هیچ ستمگر و گرسنگی هیچ مظلومی سکوت نمایند، دهنه شتر حکومت را بر کوهانش می انداختم و پایان خلافت را با پیمان خالی اولش سیراب می کردم. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص ۵۰، خطبه سوم

۲ کافی ج ۵ ص ۶؛ نهج البلاغه خطبه ۲۶؛ همچنین با مشاهده روایت زیر به وضوح مشخص می شود که حتی در امور دینی صرف نیز اگر مردم مطیع امر امام نباشند او موفق به اصلاح این امور هم نخواهد بود:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّلَاةِ فِي رَمَضَانَ فِي الْمَسَاجِدِ قَالَ لَمَّا قَدِمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْكُوفَةَ أَمَرَ الْخَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ أَنْ يُنَادِيَ فِي النَّاسِ لَا صَلَاةَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي الْمَسَاجِدِ جَمَاعَةً فَنَادَى فِي النَّاسِ الْخَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ بِمَا أَمَرَهُ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَلَمَّا سَمِعَ النَّاسُ مَقَالَةَ الْخَسَنِ بَنِي عَلِيٍّ صَاحُوا وَآمَرُوا وَآمَرَهُ فَلَمَّا رَجَعَ الْخَسَنُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ لَهُ مَا هَذَا الصَّوْتُ فَقَالَ يَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ النَّاسُ يَصِيحُونَ وَآمَرُوا وَآمَرَهُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قُلْ لَهُمْ صَلَواتٌ. فَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِضًا لَمَّا أَنْكَرَ، أَنْكَرَ الْاجْتِمَاعَ وَ لَمْ يُنْكِرْ نَفْسَ الصَّلَاةِ فَلَمَّا رَأَى أَنَّ الْأَمْرَ يُفْسَدُ عَلَيْهِ وَ يَفْتِنُ النَّاسَ أَجَازَ وَ أَمَرَهُمْ بِالصَّلَاةِ عَلَى عَادَتِهِمْ فَكُلُّ هَذَا وَاضِحٌ بِحَمْدِ اللَّهِ تَهْدِيْبِ الْأَحْكَامِ (تحقيق خراسان)، ج ۳، ص ۷۱

سرمان کلاه گذاشتند، نفهمیدیم و به ما هیجان دادند!» مردم می‌خواستند بگویند «صلح» اما رویشان نمی‌شد! جنگ هم نمی‌خواستند؛ چون تنبل بودند یا از جانشان می‌ترسیدند، زمزمه‌های مردم به سمت صلح رفت. حضرت یک آیه قرآن خواند: «أَنْزَلْنَاكُمْوهَا وَأَنْزَلْنَاكُمْوهَا». شما فکر می‌کنید ما شما را به راه درست وادار می‌کنیم درحالی‌که از آن خوشتان نمی‌آید؟! من با معاویه صلح می‌کنم، شما هم ببینید چه چیزی گیرتان می‌آید! دیری نگذشت که -در نتیجه انتخاب مردم- حجاج بن یوسف سقفی‌ها حاکم شدند و از کوچه‌های کوفه خون جاری شد.

حتی ابی‌عبدالله علیه السلام هم که قیام کرد، باز مردم را در معرض انتخاب قرار داد. در مدینه مردم را مختار گذاشت که با ایشان به سمت کوفه حرکت کنند یا بمانند. در مکه هم بزرگان مکه را مختار گذاشت و هیچ‌کس را مجبور به پیروی از خود نکرد. در کربلا هم یکسره به اصحاب خود سفارش می‌کرد که اگر می‌خواهید من را تنها بگذارید. حتی در شب عاشورا هم باز همه را جمع کرد و به آن‌ها حق اختیار داد:

«وَإِنِّي قَدْ آذَنْتُ لَكُمْ أَنْ تَطْلُقُوا جَمِيعًا فِي حِلِّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مَنِّي ذِمَامٌ وَهَذَا اللَّيْلُ قَدْ عَشَيْتُمْ فَاتَّخِذُوا حِمْلًا وَلِيَاءَ خُدَّكُمْ رَجُلٌ مِنْكُمْ يُبَيِّدُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي. فَبِزَاكِرِ اللَّهِ جَمِيعًا خَيْرًا وَتَقَرَّفُوا فِي سَوَادِكُمْ وَمَدَائِنِكُمْ فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَطْلُبُونَ نِيَّ وَنَوْأَصَابُونَ لَدَهْلُوا عَن طَلَبِ عَيْرِي.»^۱

حالا شما آزاد هستید و من بیعت خود را از شما برداشتم و به همه شما اجازه می‌دهم که از این سیاهی شب استفاده کرده و هریک از شما دست یکی از افراد خانواده مرا بگیرد و به سوی آبادی و شهر خویش حرکت کند و جان خود را از مرگ نجات بخشد؛ زیرا این مردم فقط در تعقیب من هستند و اگر بر من دست بیابند با دیگران کاری نخواهند داشت، خداوند به همه شما جزای خیر و پاداش نیک عنایت کند. تمام انبیاء و اولیاء الهی حرکت خود را بر پایه اختیار آدمی برنامه‌ریزی نمودند؛ چه اینکه اگر بنا باشد این قدرت اختیار از انسان گرفته شود دیگر هیچ چیزی در این عالم ارزش نخواهد داشت.

نقش قدرت اختیار در مسائل تربیتی

این قدرت اختیار در تمام شئون زندگی ما حاکم و جاری است. حتی در مسائل خانوادگی و تربیتی نیز چنین است. مادران محترم باید به فرزندانشان حق انتخاب بدهند. آیا باید بچه‌هایمان را به هر قیمتی که شده نمازخوان کنیم؟ نه. اگر کاری کنیم که بچه‌هایمان به ارزش حق اختیارشان پی ببرند، درست از حق اختیار خودشان استفاده کنند و تحت تأثیر فشارها قرار نگیرند، خودشان نمازخوان می‌شوند. بسیاری از

تعلیمات دین و زیبایی‌های اخلاق اسلامی مثل تقوا، از حق انتخاب صیانت می‌کند. ضمن اینکه هر بنده‌ای که با انتخاب خودش، به سمت خدا برود، خدا به او افتخار و مباحثات می‌کند و جایزه می‌دهد. در خانواده و مدرسه باید کاری کنیم بچه‌ها ارزش حق اختیار را درک کنند، به سادگی تحت تأثیر کسی قرار نگیرند، نه تحت تأثیر تشویق، نه تحت تأثیر تنبیه. اکثر بچه‌های ما اگر متوجه ارزش حق انتخابشان بشوند، خوب انتخاب می‌کنند.

اگر بچه تحت فشار روانی قرار بگیرد؛ مثلاً اگر در خانه با فشار تمسخر بزرگ شود، پس فردا در جامعه ممکن است تحت تأثیر تمسخر رفقایش، دست به هر رفتاری بزند؛ چون شما در خانواده به استقلالش لطمه زده‌ای. اگر مدام بچه‌ها را بتروسانی، پس فردا ممکن است در اثر ترس از فقر، در کارش به حرام بیفتد. اگر بچه‌ها را زیادی تشویق کنی یا زیادی لوس و اسیر محبت بار بیاوری، پس فردا با چهار تا تشویق که از دیگران ببیند مرتکب رفتارهای نادرست می‌شود.

امام محمد باقر علیه السلام می‌فرماید: اگر تحت تأثیر مردم شهرت که بگویند «تو آدم خوبی هستی» خوشحال بشوی، تو دیگر از دوستان ما نیستی (چون در این صورت مردم می‌توانند تو را با تشویق، منحرف کنند) و اگر مردم شهرت بگویند تو آدم بدی هستی و ناراحت بشوی تو از دوستان ما نیستی.

«وَأَعْلَمُ بِأَنَّكَ لَا تَكُونُ لَنَا وَلِنَا حَتَّىٰ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْكَ أَهْلُ مِصْرَکَ وَقَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ سَوِيٌّ لَّيَحْزُنُكَ ذَلِكَ وَقَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ صَالِحٌ لَّيَسْرُکَ ذَلِكَ.»

اگر مردم بتوانند با چهارتا کلمه رفتارت را تغییر بدهند، پس آدم ضعیفی هستی و نمی‌توانی از حق اختیارت درست بهره‌برداری کنی؛ خودت باید راه درست را تشخیص بدهی؛ قدرت تشخیص و قدرت روحی از لوازم حق انتخاب است تا آدم تحت تأثیر کسی قرار نگیرد.

در اصل، دین یعنی یک سری قوانین که رعایت آن‌ها سبب می‌شود انتخاب‌های ما در مسیر زندگی بهترین نتیجه را داشته باشد. البته این قوانین هم مانند مقررات رانندگی است که چه بسا به مذاق تک‌تک افراد خوش نیاید ولی قطعاً مصلحت جمع را تأمین می‌کند؛ مثلاً شما به عنوان یک راننده نمی‌توانی بگویی «من حق انتخاب دارم؛ پس این ورود ممنوع‌ها برای چیست؟!» کسی نمی‌تواند بگوید: قوانین راهنمایی رانندگی موجب شده است که حق ما برای رانندگی محدود بشود.

ما گرفتار انتخاب‌های خود هستیم

پس در دنیا این انتخاب‌های ماست که در سرنوشت ما، چه سرنوشت فردی و چه سرنوشت اجتماعی اثر می‌گذارد. خداوند در سوره مدثر آیه ۳۸ می‌فرماید: در قیامت که تا ابدیت هست «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةً» هرکس در رهن انتخاب‌های خودش است. «رهن» یعنی «محدودیت»؛ وقتی چیزی را به رهن می‌دهید، محدودش می‌کنید که اگر تعهد خود را ادا نکردید آن چیز در محدوده آن فرد باقی بماند. حالا خداوند می‌فرماید هر کس در قیامت در محدوده آنچه انتخاب کرده است می‌ماند. «بما کسبت» یعنی هر چیزی که انسان خودش به دست آورده و خودش اختیار کرده و در حقیقت هر چیزی که خودش انتخاب کرده است؛ بنابراین آنچه را در این دنیا به ما داده‌اند و ما انتخابش نکردیم در آن دنیا در نزد ما نیست. خوب دقت کنید خدا می‌فرماید در قیامت تو هستی و انتخاب‌هایت. در اصل انتخاب‌های ما در این دنیا، ابدیت و قیامت ما را می‌سازد. ما در قیامت شخصیت ساخته‌شده خود را می‌بینیم و تا ابد با آن زندگی خواهیم کرد. در این دنیا این امکانات را به ما دادند تا ما بتوانیم شخصیت قیامتی خود را با قدرت اختیار و انتخاب‌های خود بسازیم و در قیامت با آن شخصیتی که با اراده تشریحی خود ساخته‌ایم تا ابدیت زندگی کنیم.

گر در طلب لقمه نانی نانی گر در طلب گوهر کانی کانی

این نکته رمز اگر بدانی دانی هر چیز که اندر پی آنی آنی^۱

وقتی فردای قیامت ما با انتخاب‌های ما ساخته می‌شود، چطور توقع داریم انتخاب‌هایمان دنیایمان را تغییر ندهد؟ وقتی به دولتی با شعار مذاکره با آمریکا رأی دادیم و سال‌ها مدیریت برجای را پذیرفتیم و هیچ نماینده مجلسی را مواخذه نکردیم، چطور توقع داریم این دولت و این مجلس زندگی دنیایی ما را این‌گونه سازند؟ مگر می‌شود ما نتایجی غیر از آنچه انتخاب کرده‌ایم را در زندگی احساس کنیم؟

این چند شب تمام بحث ما همین است که اگر انتخاب‌های ما در حیطة انتخاب‌های حضرت زهرا علیها السلام بود ما فاطمی زندگی کرده‌ایم و طبیعتاً فردای قیامت هم با فاطمه زهرا علیها السلام محسوس خواهیم شد. اگر انتخاب ما در جهت عکس این انتخاب‌ها بود در جهت عکس زندگی مادر امام زمان زندگی کرده‌ایم. در اصل، دنیا و آخرت ما با انتخاب‌های فاطمی ما زهرا گونه می‌شود. امشب یک حساب کتاب با خودمان بکنیم و سرکی توی زندگی‌های خودمان بکشیم و ببینیم چه چیزهایی در این زندگی چشم ما را گرفته و میل ما به چه چیزهایی بوده تا متوجه شویم کجای عالم قرار داریم؟! یکی از ویژگی‌های شهدا این بوده که بر

مدار حضرت زهرا علیها السلام انتخاب می‌کردند؛ انتخاب‌های فاطمی داشتند. امشب بیایم عهد بنیدیم انتخاب‌هایمان را مثل شهدا کنیم، مثل شهید تورجی.

شهید تورجی عاشق حضرت زهرا بود. اسم گردانی که فرماندهش بود یازهرا بود و اسم کتاب خاطراتش که بعد از شهادتش نوشتند هم یازهراست. روی قبرش هم به وصیت خودش نوشتند یا زهرا. مداح بود و بیشتر از همه برای بی بی می‌خواند. آیت‌الله میردامادی نقل می‌کنند:

بعد از شهادت محمدرضا خوابش را دیدم. بهش گفتم: «آقا محمد این همه از حضرت زهرا علیها السلام گفتمی و خوندی ثمری هم برات داشت؟» نگاهی به من کرد و گفت: «فقط همینو بهت بگم که اون لحظه آخر سرم روی زانوی مهدی فاطمه بود. من توی آغوش ارباب جون دادم و رفتم.»^۱

هر کس شبیه فاطمه شد امام زمان علیه السلام خریدارش می‌شود چون الگوی امام زمان علیه السلام حضرت زهرا علیها السلام است.

ارزش آدم‌ها به انتخاب‌هایشان است

رفقا انتخاب‌هایتان را بلند بگیرید؛ امام و پیامبر بیش از همه از انتخاب‌های کم و حقیر ما ناراحت می‌شوند؛ آن‌ها می‌بینند در عالم چه خبر است و ما تا کجاها می‌توانیم اوج بگیریم و محبتشان به ما از محبت مادر به فرزند هم بیشتر است.

ساربان‌ی خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: «من همان کسی هستم که در سفری که از مکه «خائفاً يَتَرَقَّبُ»^۲ بیرون آمده بودید، به شما کمک کردم.» حضرت گفتند: «چه می‌خواهی؟» او فکری کرد و گفت: «یک صد شتر با ساربان!» ایشان تعجب کردند و سرشان را پایین انداختند و فرمودند: «حاجتش را برآورده کنید.» بعد فرمودند: «چرا این ساربان از آن پیرزن بنی اسرائیل کمتر است؟! صد شتر می‌خواهد!»

بسوزد ریشه کسانی که می‌گویند مذهب آمده تا به انسان قناعت یاد بدهد، درحالی که همه انبیاء آمده‌اند تا به انسان بگویند به دنیا که هیچ، حتی به بهشت هم قانع نشود!

حضرت از خواسته این مسلمان تأسف می‌خورد و ناراحت می‌شود و به داستان برادر خود موسی علیه السلام با آن پیرزن بنی اسرائیلی اشاره می‌کند: «زمانی که برادرم موسی علیه السلام می‌خواست از مصر بیرون بیاید، مأمور

۱ کتاب یازهرا، نشر امینان، ص ۱۸۸

۲ سوره قصص، ۱۸

شد تا جنازه یوسف علیه السلام را نیز با خود حمل کند و به سرزمین مقدس برسد. از محل جنازه فقط یک پیرزن از بنی اسرائیل خبر داشت. وقتی موسی علیه السلام آن پیرزن را می‌یابد و از جنازه یوسف علیه السلام سؤال می‌کند، او می‌گوید چه می‌خواهی؟

موسی علیه السلام از محل جنازه می‌پرسد، اما پیرزن شرطی دارد و موسی علیه السلام تعجب می‌کند. به موسی خطاب شد که هر شرطی دارد بپذیر، زیرا تو نمی‌دهی، بلکه این ما هستیم که می‌دهیم. موسی هم می‌پذیرد. پیرزن از موسی می‌خواهد که در بهشت، در درجه و رتبه او باشد.»^۱

تصورات اشتباه، انتخاب‌های اشتباه می‌سازد

یکی از دلایلی که باعث می‌شود خیلی‌ها اشتباه انتخاب کنند و فاطمی انتخاب نکنند، تصورات اشتباهی است که دچارش هستند. با تصور و فکر اشتباه نمی‌شود انتخاب درست داشت. برای حل این مشکل قصد دارم امشب روایتی برایتان بخوانم که می‌شود گفت از روایت‌های راهبردی در زندگی ماست؛ یعنی اگر خوب به آن گوش بدهید و خوب عمل کنید بسیاری از گره‌های زندگی که باورمان نمی‌شود با دندان هم بتوان بازش کرد به راحتی با دست باز خواهد شد. البته این حدیث نیاز به منبر مفصل دارد، ولی من با اشاره از کنارش رد می‌شوم. خداوند متعال به موسی علیه السلام می‌فرماید:

من شش چیز را در شش جا گذاشته‌ام؛ اما مردم اشتباهی جای دیگری به دنبالش می‌گردند.^۲ ببینید! اگر به شما گفتند یک گنج در این زمین است شما اشتباهی یک متر و یا نیم متر آن طرف‌تر را بکنی گنج را پیدا نمی‌کنی. اگر به شما گفتند اینجا آب دارد شما یک متر آن طرف‌تر را بکنید، آب پیدا نمی‌کنید.

«إِنِّي وَصَّعْتُ الرَّاحَةَ فِي الْجَنَّةِ وَالنَّاسُ يَطْلُبُونَهَا فِي الدُّنْيَا»؛

ای موسی! مردم دنبال راحتی هستند و من راحتی را در بهشت قرار داده‌ام، ولی مردم در دنیا دنبالش می‌گردند. دنیا خانه راحتی نیست، همین‌که به فکر جوانی‌ات می‌افتی موهبت سفید می‌شود، تا می‌خواهی از سلامتی بهره ببری، مریض می‌شوی، یک آدم بی‌درد در این دنیا پیدا نمی‌شود. اگر پولدار است می‌گوید: نمی‌توانم غذا بخورم و مرض قند دارد. اگر کسی سالم است چیزی ندارد که بخورد! مردم‌داران عالم را کرم نیست

۱ کافی، ج ۸، ص ۱۵۵، ح ۱۴۴؛ من لا یخضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۹۳، ح ۵۹۴

۲ او حی الله تعالی الی موسی بن عمران علیه السلام قال: یا موسی سئته اشیاء فی سئته موضع والناس یطلبونها فی سئته اشیاء فلم یجدوه أبداً.

کرم‌داران عالم را درم نیست

اگر همه چیز دارد اولاد ندارد، اگر اولاد دارد مشکل دار است. علی عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید:

«دَارُ بِالْبُلَاءِ مَحْفُوفَةٌ»^۱

«إِنِّي وَصَّعْتُ الرِّفْعَةَ وَالذَّرَجَةَ فِي التَّوَاضُّعِ وَالنَّاسُ يَطْلُبُونَهَا فِي التَّكَبُّرِ»؛

ای موسی! من عظمت و رفعت را در تواضع گذاشته‌ام، اما مردم در تکبر دنبالش می‌گردند. باید دانست که آدم متکبر زمین می‌خورد، خدا قول داده که او را به زمین می‌زند، این همه متکبر نظیر فرعون، قارون و صدام زمین خوردند. همین صدام می‌گفت من شش‌روزه ایران را فتح می‌کنم اما عاقبت با ذلت بالای دار رفت.

«إِنِّي وَصَّعْتُ الْعِزَّةَ فِي قِيَامِ اللَّيْلِ وَالنَّاسُ يَطْلُبُونَهُ فِي أَبْوَابِ السَّلَاطِينِ»؛

ای موسی! من عزت را در نماز شب قرار دادم. عزت می‌خواهید نماز شب بخوانید؛ چون نیمه‌شب کسی نیست تا ریا کنید. کندن از رختخواب، پشت پا زدن به خواب، مشکل است. خودت را از راحتی جدا کن، سرت را به سجده بگذار و بگو: «أَنَا عَبْدُكَ الذَّلِيلُ». آن وقت است که من به تو عزت می‌دهم. در خدمت‌گذاری ثروتمندان و شاهان هیچ عزتی نهفته نیست؛ بلکه مزد چنین خدمتی سراسر ذلت و بی‌ابرویی است.

«إِنِّي وَصَّعْتُ الْغِنَى فِي الْفِتَاعَةِ وَالنَّاسُ يَطْلُبُونَهُ فِي كَثْرَةِ الْعُرُوضِ وَلَا يَجِدُونَهُ أَبَدًا»؛

ای موسی! من بی‌نیازی و ثروت را در قناعت قرار دادم. جامعه ما امروزه مبتلا به چشم و هم‌چشمی است بعضی خانواده‌ها که جهیزیه درست می‌کنند، مبلمان و سرویس چوب حتماً باید چینی اصل باشد، اجناس جهیزیه حتماً باید مارک فرانسه باشد.

ربیع قصیر نام جوان لبنانی است که چند سال پس از شهادت دو برادرش در نبرد با صهیونیست‌ها، خود نیز در سال ۱۳۸۵ شربت شهادت نوشید. قصیر در جنگ ۳۳ روزه در عملیات «حاج علی» شرکت کرد؛ عملیاتی که در آن مسئولیت یک تیم ضد زرهی را بر عهده داشت. او تقریباً موفق به شکار ۱۰ تانک شد و در نهایت توسط موشک شلیک‌شده از هواپیمای رژیم صهیونیستی به شهادت رسید.

مهارت ربیع قصیر در شکار تانک به حدی بود که لقب شکارچی مرکاوا، تانک اصلی میدان نبرد اسرائیلی را از آن خود کرده بود. این اواخر در فضای مجازی تصویری از این شهید منتشر شد که بیانگر این بود که چه کار درخور تقدیری انجام داده بود:

«شهید حزب الله لبنان ربیع قصیر، در لبنان ازدواج کرد اما تمام جهیزیه همسرش را از ایران خرید و هزینه بار هوابیما برای انتقال به لبنان را نیز پرداخت کرد تا پول شیعه در اقتصاد شیعه به چرخش درآید.»^۱

«إِنِّي وَصَّعْتُ الْعِلْمَ فِي الْجُوعِ وَالنَّاسُ يَطْلُبُونَهُ فِي الشَّبَعِ»؛

ای موسی! من علم را در گرسنگی گذاشتم. کسی که شکم‌باره باشد نمی‌تواند درس بفهمد، احساس فهم و منطق برایش شکل نمی‌گیرد.

«إِنِّي وَصَّعْتُ الْأَجَابَةَ الدَّعَاءَ فِي لُقْمَةِ الْحَلَالِ النَّاسُ يَطْلُبُونَهُ فِي كَثْرَةِ الْقَيْلِ وَالْقَالِ»؛^۲

من اجابت را در لقمه حلال گذاشتم، اما مردم با سر و صدا و داد و قال دنبالش می‌گردند.

«يَا مُمَّتَ حَتَّىٰ أَمْتَحَنَكَ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ فَوَجِدَكَ لِمَا أَمْتَحَنَكَ صَابِرَةً»

جمال غیب خداوند، مطهرش زهراست

رسول، روح و روان مطهرش زهراست

پیمبری که به قرآن خویش می‌نازد

یقین کنید که قرآن دیگرش زهراست

نبی تمامی توحید را در او دیده

علی جمال خداوند منظرش زهراست

علی که کفو ندارد چو ذات اقدس حق

از آن کشد به فلک سر که همسرش زهراست

حسین گفت به نزد ستمگران هرگز

ذلیل نیست عزیزی که مادرش زهراست.

۱ باشگاه خبرنگاران جوان. کد خبر: ۶۴۶۷۸۱۰

۲ مواظ العدیبه، ص ۴۴۶



ماهیت جلسه دوم:

در این جلسه به ریشه انتخاب های انسان ها که امیال و گرایش های او است می پردازیم؛ اهمیت امیال و گرایش ها را بیان می کنیم و ثابت می کنیم انسان ها بیشتر از اینکه تحت تأثیر علمشان انتخاب کنند، تحت تأثیر امیالشان انتخاب می کنند؛ و در پایان به دو عامل مهم در انتخاب های مردم مدینه یعنی میل به سخن باطل و چشم پوشی از عمل قبیح دیگران می پردازیم و این دو عامل را بر شرایط کنونی جامعه تطبیق می دهیم.

جلسه دوم؛ بررسی انواع انتخاب غیر فاطمی

هم سنخ بودن با اهل بیت علیهم السلام

یکی از افرادی که توفیق داشته مکرر خدمت مولای ما حضرت بقیه الله (عجل) برسد عالم بزرگ مرحوم شیخ محمدتقی بافقی است. وی نقل می کند:

زمانی قصد داشتیم از نجف اشرف، پیاده به مشهد مقدس برای زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام مشرف شوم.

فصل زمستانی بود که حرکت کردم و وارد ایران شدم، کوهها و دره های عظیمی سر راهم بود و برف بسیاری هم باریده بود.

یک روز نزدیک غروب آفتاب که هوا سرد بود و سراسر دشت را برف پوشانده بود، به قهوه خانه ای رسیدم که نزدیک گردنه ای بود. با خودم گفتم امشب را در این قهوه خانه می مانم و صبح به راهم ادامه می دهم. وارد قهوه خانه شدم و دیدم جمعی در میان قهوه خانه نشسته و مشغول لهو و لعب و قمارند. با خودم گفتم خدایا، چه کنم؟ اینها را که نمی شود نهی از منکر کرد. من هم که با اینها سنخیتی ندارم و نمی توانم با آنها مجالست کنم. هوای بیرون هم که فوق العاده سرد است. با این حال از قهوه خانه بیرون آمدم. همین طور که بیرون قهوه خانه ایستاده بودم و فکر می کردم، کم کم هوا تاریک شد، صدایی شنیدم که می گفت: «محمدتقی بیا اینجا!» به طرف آن صدا رفتم، دیدم شخصی با عظمت زیر درخت سبز و خرمی نشسته و مرا نزد خود می طلبد.

نزدیک او رفتم، سلام کرد و فرمود: «محمدتقی آنجا جای تو نیست. تو با آنها سنخیتی نداری.» من زیر آن درخت رفتم، دیدم در حریم این درخت هوا ملایم است و کاملاً می توان در آنجا استراحت کرد و حتی زمین زیر درخت، خشک و بدون رطوبت است ولی بقیه صحرا پر از برف است و سرمای کشنده ای دارد. من تا صبح کنار مولا و اربابم مهدی فاطمه هم نشین شدم.^۱ خوشا به حال کسانی که هم سنخ آقا و مولایشان می شوند و به خاطر همین سنخیت و شباهت، منتخب امامشان می شوند.

رفقا در قیامت هم همین طور است. حضرت زهرا کسانی که رنگ فاطمی گرفتند را انتخاب می کند. در روایت زیبایی امام باقر علیه السلام قسم می خورند و به جابر می فرمایند:

«وَاللَّهِ يَا جَابِرُ أَنْ هَذَا لِكُنُوزِ مَرَاتِقِ شَيْعَتِهَا وَهُيَّهَا كَمَا يَلْتَقِطُ الظَّيْرُ الحَبَّ الجَيِّدَ مِنَ الحَبِّ الرَّدِيِّ»^۲

۱. گنجینه دانشمندان، ج ۳ به نقل از برادرشان مرحوم حجت الاسلام والمسلمین ملا اسد الله بافقی.

۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۶۵

به خدا قسم ای جابر در روز قیامت حضرت فاطمه علیها السلام جدا می کند و نجات می دهد شیعیان و محبین و دوستدارانش را همچنان که مرغ دانه خوب را از دانه بد جدا می کند.

در قیامت هرکس با کسی که با او سختی دارد هم نشین و محشور می شود. خوشا به حال آن ها که با بی بی سختی پیدا کردند؛ با کسی که محبوب دل خود خدا و رسول خداست.

بعضی در قیامت توسط فاطمه انتخاب می شوند چون شبیه بی بی هستند و کسانی شبیه حضرت فاطمه هستند که انتخاب هایشان فاطمی باشد؛ چون ما شبیه انتخاب هایمان می شویم. رفقا قصد دارم از انتخاب های فاطمی برای شما بگویم اما قبل از اینکه به انتخاب های فاطمی برسیم باید کمی انتخاب های غیر فاطمی را بشناسیم.

بزرگ ترین انتخاب اشتباه تاریخ

بنده امشب می خواهم به بزرگ ترین انتخاب اشتباه تاریخ اشاره کنم و به ریشه این انتخاب بپردازم. بعد از رحلت جانگداز پیامبر دو انتخاب صورت گرفت؛ انتخاب علی توسط حضرت زهره علیها السلام که در حقیقت انتخاب خدا در غدیر بود و انتخاب سیاه همه مردم مدینه به غیر از چهار نفر، که غیر علی بود. شاید مردم مدینه تصورش را هم نمی کردند که این انتخاب به عنوان بزرگ ترین انتخاب اشتباه تاریخ ثبت شود و هر مصیبتی که در عالم تا زمان ظهور پیش بیاید ریشه در این انتخاب اشتباه داشته باشد، اما افسوس که این انتخاب شکل گرفت و مصیبت های جهان اسلام نه! بلکه جهان بشریت هر روز بیشتر از روز قبل شد.

سؤال این است: چرا انتخاب مردم مدینه مقابل انتخاب حضرت زهره علیها السلام قرار گرفت؟

برای پاسخ به این سؤال باید به سراغ ریشه و ملاک انتخاب ها برویم. معیارها با هم تفاوت داشت و تفاوت در معیار و ملاک ها، انتخاب ها هم متفاوت شد و تفاوت این قدر زیاد شد که انتخاب یک طرف شد علی عزیز و طرف دیگر... . رفقا و گریه کن های بی بی، باید خیلی روی معیارها تأمل و دقت کرد؛ اگر ما هم در زندگی خود داریم با ملاک های مردم مدینه تصمیم می گیریم در حقیقت ما در مقابل بی بی قرار گرفته ایم نه در کنار ایشان؛ هر چند اسم ما بچه هیئتی باشد. امشب به ملاک انتخاب مردم مدینه اشاره می کنیم، اما قبل از آن دعایی کنم و شما بلند آمین بگویید: خدایا به عظمت و بزرگی علی علیها السلام انتخاب های زندگی ما را فاطمی قرار بده.

قدرت آگاهی ها و تمایلات

لطفاً به این مطلب با دقت گوش بدهید. انتخاب آدم ها بیش از اینکه تحت تأثیر آگاهی های آن ها باشد، تحت تأثیر علاقه ها و گرایش های آن ها هست. متأسفانه در بیشتر انسان ها چرخه انتخاب بر محور

علائق می‌چرخد نه آگاهی‌ها. قدرت گرایش‌ها آن قدر بالا هست که برای ما تصمیم می‌گیرد و سبلی محکمی به تمام آگاهی‌های ما می‌زند؛ اصلاً آگاهی را در خدمت خودش می‌گیرد و می‌گوید تو نوکر من باش. فرمود: «ای چه بسا عقلی که برده هوای نفس است و هوای نفس او را مدیریت می‌کند؛ «كِرْمِيْنٌ عَقْلٌ اَسِيْرٌ يَحْتَبِعُ عِنْدَ هَوَى اَمِيْرٍ»^۱.

دعوی اصلی انبیاء الهی و شیاطین در همین نقطه است: شیاطین به دنبال پنهان کردن عقل آدمی زیر خروارها علائق و تمایلات نفسانی هستند و انبیاء الهی همواره دنبال بیدار کردن و بیرون کشیدن عقل انسان‌ها از زیر خروارها تمایلات نفسانی؛ «يُثِرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ!»^۲
اگر علائق و تمایلات شما پادشاه وجود شما شود، اوست که تصمیم می‌گیرد و آگاهی را به استخدام می‌گیرد.

خداوند متعال در آیه ۵ سوره جمعه می‌فرماید:

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَا يُحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ اَسْفَارًا»^۳؛ این تمثیل خدا از صریح‌ترین عبارات خداوند است که تعبیر الاغ در آن بکار رفته است؛ یعنی انسان‌هایی هستند که علم دارند، ولی برخلاف علمشان عمل می‌کنند. اتفاقاً علم آن‌ها کم هم نیست. خداوند برای این‌جور انسان‌ها که با وجود داشتن علم زیاد بر اساس امیال خود عمل می‌کنند، تعبیر الاغ را به کار برده است.

اگر شخص یک عمر در پی کسب آگاهی باشد، ولی علائق و تمایلات خود را کنترل نکند فایده‌ای ندارد؛ چرا که در آخر کار این تمایلات است که به آگاهی‌ها جهت می‌دهد. مثلاً شخصی که سیگار می‌کشد را در نظر بگیرید. چرا سیگاری‌ها با اینکه می‌دانند سیگار ضرر دارد باز می‌کشند؟ چون آگاهی این قدر زور ندارد که مقابل گرایش انسان قد علم کند. کمرش را خرد و خمیر می‌کند، نمی‌تواند ترک سیگار را انتخاب کند. البته اگر یک گرایش قوی‌تر دیگر نه آگاهی، علیه این گرایش میل به سیگار سینه سپر کند، می‌تواند سیگار را ترک کند.

یک سیگاری گفت: «من بعد از چهل سال سیگار را ترک کردم.» گفتیم: «چطور؟» گفت: «حاج‌آقا، از وقتی که سکنه مغزی کردم، سیگار را ترک کردم.» ببینید اینجا علاقه و میل به سلامتی این قدر قوی شد که زد توی گوش لذتی به نام سیگار کشیدن.

۱. نهج البلاغه، ص ۵۰۶

۲. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۲۲۵-۲۱۱

۳. سوره جمعه، آیه ۵

همسر شهید آوینی نقل می‌کند: «چند سال بعد از انقلاب، مرتضی با وجود اینکه زیاد سیگار می‌کشید به یک‌باره سیگارش را ترک کرد. دلیلی که برای این کار ذکر کرد این بود که آقا امام زمان علیه‌السلام در همه حال ناظر بر اعمال و رفتار ما هستند. در این صورت من چه طور می‌توانم در حضور ایشان سیگار بکشم؟ این گونه بود که دیگر هرگز لب به سیگار نزد.»^۱

برخی از علاقه‌ها جلوی چشم انسان را می‌گیرند و نمی‌گذارند انتخاب درستی داشته باشد. فرمود: «حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يُعْمِي وَيُصِمُّ.»^۲ علاقه تو به چیزی، تو را کور می‌کند، تو را کُر می‌کند. در مقام انتخاب تو را به اشتباه می‌اندازد. البته علاقه‌های سطحی این طوری است، والا علاقه‌های خوب اتفاقاً آدم را بینا و بیدار می‌کند. فرمود: محبت اهل بیت حکمت می‌آورد؛ «مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَحَقَّقَ حُبَّنَا فِي قَلْبِهِ جَرَى يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ عَلَى لِسَانِهِ.»^۳ اگر خانم یا آقای به خودش خیلی علاقه داشت، نمی‌تواند طرف مقابلش را درک کند؛ تفاوت خودش با خانمش را نمی‌بیند؛ اما اگر کسی همسرش را به خاطر اینکه بنده خدا و عاشق حسین و فاطمه است دوست داشت، این علاقه اتفاقاً به او کمک می‌کند تصمیمات عاقلانه‌ای بگیرد.

تأثیر تمایلات در زندگی

در بسیاری از موارد، علائق و گرایش‌های ما اجازه نمی‌دهند بر اساس آگاهی‌هایمان تصمیم‌های درستی بگیریم. مادران محترم، خواهش می‌کنم کاری نکنید که بچه‌ها لجباز بشوند. لجبازی یعنی می‌دانم این کار غلط هست، اما این دانایی را زیر پا لگد می‌کنم و به کار اشتباه خودم ادامه می‌دهم. امام علی علیه‌السلام فرمود: «الإِفْرَاطُ فِي الْمَلَامَةِ يَشُبُّ نِيرَانَ اللَّجَاجِ»؛ زیاده‌روی در سرزنش، آتش لجبازی را شعله‌ور می‌گرداند.^۴ گاهی خانم‌ها در خانه شروع می‌کنند سرزنش کردن، بعد مرد با اینکه می‌داند رفتارش غلط است چون می‌خواهد به اصطلاح کم نیاورد، شروع می‌کند از رفتار غلطی که می‌داند غلط است دفاع کردن. ما بدون گرایش‌ها نمی‌توانیم انتخاب کنیم، حتی انتخاب صحیح؛ یعنی در انتخاب صحیح هم اتفاقاً گرایش‌های ما تأثیر مستقیم دارند. در هر انتخاب درست و غلط، گرایش نقش مهمی در انتخاب بر اساس آگاهی دارد. در جلسات بعدی به گرایش‌هایی که در انتخاب تأثیر دارند خواهیم پرداخت.

۱. برگرفته از خاطره بانو مریم امینی، همسر شهید

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۸۰، ح ۵۸۱۴

۳. المحاسن، ج ۱، ص ۶۱

۴. عيون الحكم و المواعظ، ص ۲۲، ح ۱۵۹

مهم این است که کدام گرایش را فعال کردی؛ به کدام گرایش و علاقهات پر و بال دادی و به کدام گرایش بی‌مهری کردی. همه اینها در انتخاب تو اثر می‌گذارند.

اثرگذاری تمایلات بر آگاهی‌ها

در روز جنگ بدر اخس بن شریق در خلوت به ابوجهل گفت: «ای ابو الحکم به من بگوی که آیا این محمد راست می‌گوید یا نه؟» ابوجهل در جواب گفت: «اگر به تو راست بگویم باید سوگند یاد کنم که محمد راستگوی است، ولی چون طایفه بنو قصی لوی سقاییت و حجابیت و نبوت را دارا شدند و از برای قریش چیزی نگذاشتند، اگر در چنین موقعیتی او را تصدیق بنماییم ناچار خواهیم شد از او پیروی کنیم؛ در صورتی که ما هرگز تابع و پیرو بنو عبد مناف نخواهیم شد.»

«التقی الأختس بن شریق وأبوجهل بن هشام، فقال الأختس لأبی جهل: یا أبا الحکم، أخیرینی عن محمد صادق هو أم کاذب؟ فإنه لیس هاهنا أحد یسمع کلامک غیری. فقال أبوجهل: والله إن محمد الصادق وما کذب محمد قط ولكن إذا ذهب بنو قصی باللواء والسقایة والحجابه والتدوة والتبوة فما ذایکون لسان قریش؟ فأنزل الله تعالی هذه الآیة.»^۱

بعد آیه نازل شد که ما می‌دانیم که گفتار آنها، تو را غمگین می‌کند ولی (غم مخور! و بدان که) آن‌ها تو را تکذیب نمی‌کنند بلکه ظالمان، آیات خدا را انکار می‌نمایند:

«فَدَعَا لَهُمُ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يَكْذِبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ»^۲.

مشکل اینها آن است که گفت دلش نمی‌خواهد:

«أَرَيْتُمْ لَوْ أَنَّ بِهِ جَنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمُ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ»^۳.

در نقل دیگری هست که ابوجهل پیامبر را ملاقات و با او مصافحه کرد. از ابوجهل علت را پرسیدند. گفت: «به خدا می‌دانم که او راستگوست لکن کی ما تابع عبد مناف بوده‌ایم؟»

آن رسول الله ﷺ تقی أبوجهل فصافحه أبوجهل فقیل له فی ذلك فقال والله إنی لأعلم أنه صادق ولكن امتی کنا تبعاً لعبد مناف.^۴

۱. الوافی، ج ۲، ص ۳۲۰؛ مجمع البحرين

۲. سوره انعام، ۳۳

۳. سوره مؤمنون، ۷۰

۴. مجمع البیان

دل اگر به سلامت کار کند، انتخاب‌های آدم درست می‌شود. دل اگر مریض باشد با تمام آگاهی‌هایی که آدمی دارد، باز انتخاب‌های غلط می‌کند. در زندگی شخصی این چنین است؛ در زندگی اجتماعی هم چنین است.

خدا می‌داند آگاهی از این چرخه چقدر نجات بخش است؛ تو بدانی که بیشتر از اینکه تحت تأثیر آگاهی‌هایت باشی تحت تأثیر گرایش‌هایت هستی؛ همین یک آگاهی را بگیر و مراقب باش که احساسات و گرایش‌های تو را مدیریت نکنند.

ما در جهانی زندگی می‌کنیم که همه می‌خواهند ما را «مدیریت» کنند. اصلاً برای مدیریت من و شما علم و دانشی تولید کرده‌اند به نام «مدیریت افکار عمومی». چگونه می‌شود افکار را کنترل کرد؟ چه کار کنم طرف مقابلم آن‌طور که من دلم می‌خواهد فکر کند. فراتر از مدیریت افکار عمومی، علمی را تولید کرده‌اند به نام «مدیریت راهبردی» و بعد موضوعی به نام «عملیات روانی» طراحی کرده‌اند. در مدیریت راهبردی برای مدیریت افکار عمومی و عملیات روانی حرف اول و آخر را رسانه می‌زند؛ رسانه یکی از مهم‌ترین ابزارها برای مدیریت گرایش‌ها و عملیات روانی است. همه اینها یک هدف بیشتر ندارند و آن تأثیرگذاری بر روی علاقه‌ها و عقاید و عمل انسان است و چقدر سخت است پای فیلم و سریالی، شبکه اجتماعی بنشیننی و تأثیر نپذیری یا این تأثیرپذیری‌ها را متوجه بشوی و مدیریت کنی و بگویی این تأثیر را می‌پذیرم یا این تأثیر را نمی‌پذیرم. ما معمولاً این تأثیرات را چه خوب چه بد می‌پذیریم؛ چون معمولاً منفعل و تأثیرپذیر زندگی می‌کنیم.

نقش سلامت دل در انتخاب

نقش سلامت دل و امیال اینجا خودش را نشان می‌دهد. اگر بخواهیم آگاهی‌ها برایمان اثربخش باشد، باید دلمان را اصلاح کنیم. دل که اصلاح شد انتخاب‌هایش درست می‌شود. مردم مدینه علی علیه السلام را می‌شناختند و می‌دانستند که حق با اوست، ولی او را انتخاب نکردند؛ مردم یمن با اینکه علی علیه السلام را به اندازه مردم مدینه نمی‌شناختند، چون دل سالمی داشتند علی را انتخاب کردند. نقل است که:

عده‌ای از مؤمنین یمن، به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند. حضرت شروع کرد از اینها تعریف کردن؛ فرمود: «اینها دلی مهربان دارند و ایمانی راسخ.» یمنی‌ها پرسیدند: «بعد از شما چه کسی سرپرست ما خواهد بود؟» حضرت فرمودند: «جانشین من چنین ویژگی‌هایی دارد.» بعد آیاتی از قرآن را تلاوت کردند. هر آیه‌ای که می‌خواندند یمنی‌ها می‌گفتند ما مشتاق‌تر شدیم ایشان را بشناسیم. در آخر جمله‌ای فرمودند که واقعاً عجیب است: اگر کسی که قلب دارد چشمش به جانشین من بیفتد او را می‌شناسد؛

«فَإِنْ نَظَرْتُمْ إِلَيْهِ نَظَرْتُمْ مَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ عَرَفْتُمْ أَنَّهُ وَصِيٌّ»^۱.

عجب روشی برای شناخت وصی. با دلت انتخاب کن! دلت به تو دروغ نمی گوید اگر دل باشد. چقدر زیبا این چرخه انتخاب را نشان می دهد. آگاهی نده؛ دلت را بیاور انتخاب کن. فرمود: «جانشین من الآن در میان این جمع، در صف نشسته است؛ بروید و از مقابل این جمع عبور کنید، هر کدام از آن ها که قلب شما به او متمایل شد، او وصی من است.»

فَتَحَلَّلُوا الصُّفُوفَ وَتَصَفَّحُوا الْوُجُوهَ فَمَنْ أَهْوَتْ إِلَيْهِ قُلُوبُكُمْ فَإِنَّهُ هُوَ.

علی علیه السلام در صف نشسته بودند، مؤمنین یمنی طبق فرمایش رسول خدا از مقابل جمع عبور می کردند تا اینکه مقابل علی علیه السلام رسیدند؛ در این لحظه احساس کردند در قلبشان حرارتی پیدا شد. خواستند عبور کنند، دیدند زانوانشان یاری نمی کند، به علی علیه السلام نگاه کردند؛ قلبشان آتش گرفت. رسول خدا به آنان فرمود؛ «احساس خود را بیان کنید.» گفتند: «احساس کردیم، علی علیه السلام پدر ماست و ما مثل فرزندی به او علاقه مندیم.»

فَرَفَعُوا أَصْوَاتَهُمْ يَبْكُونَ وَيَقُولُونَ يَا رَسُولَ اللَّهِ نَظَرْنَا إِلَى الْقَوْمِ فَأَمَرْتُمْ لَهُمْ قُلُوبَنَا وَلَمَّا رَأَيْنَاهُ رَجَعَتْ قُلُوبُنَا ثُمَّ أَطْمَأْنَنْتْ نُفُوسُنَا وَالْحَبَاشُ أَكْبَادُنَا وَهَمَلَتْ أَعْيُنُنَا وَانْتَلَجَتْ صُدُورُنَا حَتَّى كَانَتْ لَنَا أَبٌ وَنَحْنُ لَهُ بَنُونَ.^۲

۱. غیبت نعمانی، ص ۴۰

۲. جابر بن عبد الله الأنصاری قال: وقد على رسول الله أهل اليمن فقال النبي جاءكم أهل اليمن يبسون نبيسا فلما دخلوا على رسول الله قال قوم ربيقة قلوبهم راسخ إيمانهم و منهم المنصور يخرج في سبعين ألفا ينصر خلفي و خلف وصي حائل سيوفهم المسك فقالوا يا رسول الله و من وصيك فقال هو الذي أمركم الله بالاغصام به فقال جل و عز و اغصموا بخيل الله جميعا لا تفرقوا فقالوا يا رسول الله بين لنا ما هذا الخيل فقال هو قول الله - إيا بخيل من الله و خيل من الناس فالخيل من الله كتابه و الخيل من الناس و صيى فقالوا يا رسول الله من وصيك فقال هو الذي أنزل الله فيه- أن تقول نفس يا حسرتي على ما فرطت في جنب الله فقالوا يا رسول الله و ما جنب الله هذا فقال هو الذي يقول الله فيه- و يوم بعض الظالم على يديه يقول يا ليتني اتخذت مع الرسول سبيلا هو وصي و السبيل إلى من بعدى فقالوا يا رسول الله بالذي بتك بالحق نبيا أرأنا فقد اشتقنا إليه فقال هو الذي جعله الله آية للمؤمنين المؤمنين فإن نظرتم إليه نظر من كان له قلب أو ألقى السمع و هو شهيد عرفتم أنه وصي كما عرفتم أني نبيكم فتحللوا الصفوف و تصفحوا الوجوه فمن أهوت إليه قلوبكم فإنه هو لأن الله عز و جل يقول في كتابه- فاجعل أفيدة من الناس تهوي إليهم أي إليه و إلى ذريته ثم قال قام أبو عامر الأشعري في الأشعريين و أبو غرة الخولاني في الخولانيين و طيبان و عثمان بن قيس في بني قيس و غرنة الدوسي في الدوسيين و لاحق بن علقمة فتحللوا الصفوف و تصفحوا الوجوه و أخذوا بيد الأنزع الأصلع الطين و قالوا إلى هذا أهوت أفيدتنا يا رسول الله فقال النبي أنتم نجبة الله حين عرفتم وصي رسول الله قبل أن تعرفوه فبم عرفتم أنه هو رفَعُوا أَصْوَاتَهُمْ يَبْكُونَ وَيَقُولُونَ يَا رَسُولَ اللَّهِ نَظَرْنَا إِلَى الْقَوْمِ فَلَمَّ تَحَنَّنَ لَهُمْ قُلُوبَنَا وَ لَمَّا رَأَيْنَاهُ رَجَعَتْ قُلُوبُنَا ثُمَّ أَطْمَأْنَنْتْ نُفُوسُنَا وَ انْحَابَتْ أَكْبَادُنَا وَ هَمَلَتْ أَعْيُنُنَا وَ انْتَلَجَتْ صُدُورُنَا حَتَّى كَانَتْ لَنَا أَبٌ وَ نَحْنُ لَهُ بَنُونَ فقال النبي هو ما تعلم تأويله إيا الله و الراسخون في العلم أنتم منهم بالمنزلة التي سبقت لكم بها الحسنى و أنتم عن النار مبعدون قال قبتي هؤلاء القوم المسنون حتى شهدوا مع أمير المؤمنين عليه السلام و صفين فقتلوا بصفيين رجمهم الله و كان النبي صلى الله عليه وآله ينشرهم بالجنه و أخبرهم أنهم يستشهدون مع علي بن أبي طالب ع. غيبة نعمانی، ص ۴۰

و تمام این حالات و سخنان در حالی بود که ظاهراً سن امیرالمؤمنین علی علیه السلام از آن ها کمتر بود و آن ها تا به حال علی را ندیده بودند.

دو علت انتخاب اشتباه مردم مدینه

اول_ میل به سخن باطل

مردم مدینه از روی گرایش خودشان، دیگران را انتخاب کردند و با وجود آگاهی هایی که نسبت به حقانیت امام علی علیه السلام داشتند حضرت را انتخاب نکردند. مشکل مردم مدینه گرایش های باطل آن ها بود. مردم مدینه چه کردند که گرایش های آن ها به سمت باطل میل پیدا کرده بود؟ چرا دل ناسالمی داشتند؟ سیر این دل ناسالم در کلام حضرت زهرا علیها السلام مشهود است. حضرت زهرا علیها السلام دو ویژگی برای مردم مدینه برشمردند که نشان می دهد چرا مردم غلط انتخاب کردند. یک ویژگی این است که فرمود: «مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ الْمُسْرِعَةَ إِلَى قَبْلِ الْبَاطِلِ»؛ شما وقتی سخن باطل را می شنوید، به سوی سخن باطل با سرعت بیشتری می روید تا به سوی سخن حق! انسانی که گرایشش به سخن باطل بیشتر باشد طبیعی است که انتخاب هایش به سمت باطل گرایش پیدا می کند. معمولاً ما سخن باطل را فقط ناسزا و حرف های رکیک می دانیم، اما اگر خوب دقت کنیم ممکن است بعضی از زیباترین جملات مفهوم باطلی داشته باشند.

صحیح نبو دن مقایسه انقلاب ۴۰ ساله با انقلاب ۲۴۰ ساله

اوضاع خیلی از ما این روزها این طور شده است. طوری که شخصی تعریف می کرد:

بچه بودم، مشغول بازیگوشی، تا هر ساعتی که دلم می خواست می خوابیدم، نه تکلیفی، نه تنبیهی، نه...

خلاصه اینکه مشغول بازی و تفریح و خوش گذرانی های بچه گانه بودم!

تا اینکه یک روز پدرم دستم را گرفت!

مرا نشانند و رو به من کرد و گفت:

«عزیزم، دلبندم، فرزندم اگر می خواهی بزرگ شوی و دیگران به تو احترام بگذارند، باید تلاش کنی، باید

درس بخوانی، باید سختی بکشی، نباید بازیگوشی کنی، نباید بی خیال باشی!»

بعد هم از ثمرات درس خواندن و پیشرفت علمی و دستاوردهای اخلاقی و مادی اش برایم گفت.

حرف هایش زیبا بود. به دلم نشست. با خودم گفتم باید درس بخوانم، این گونه نمی شود!

به مدرسه رفتم. هر صبح زود باید بلند می شدم، از خواب راحت دست می کشیدم، در گرما و سرما به

مدرسه می رفتم و تکالیفم را انجام می دادم و ...

سال اول که تمام شد دیدم تنها می توانم بخوانم و بنویسم؛ آن هم خیلی ابتدایی. سال بعد را آغاز کردم؛ باز هم تلاش، باز هم کوشش، باز هم تکلیف. یک سال دیگر هم گذشت. سال بعد را شروع کردم؛ باز هم تلاش و کوشش. خلاصه سال ها می گذشت و من مدام در حال کوشش بودم؛ دبستان، راهنمایی، دبیرستان. هر سال ده ها کتاب، ده ها درس، هزاران تکلیف.

خلاصه توانستم با هزاران ساعت کار و تلاش و انجام تکالیف، دیپلم را بگیرم و خود را برای رفتن به کنکور دانشگاه آماده کنم. من که ۱۲ سال کوشش و تلاشم را نگاه می کردم می فهمیدم چه زحمتی کشیدم، اما وقتی راه پیش رو را می دیدم که هنوز باید کنکور بدهم، دانشگاه بروم، لیسانس بگیرم، کنکور ارشد شرکت کنم، فوق لیسانس بگیرم، کنکور دکترا شرکت کنم، آزمون جامع بدهم، رساله دکترا بنویسم و مدرکش را بگیرم، راهی بس دشوارتر را پیش رویم می دیدم.

اما با خود می گفتم منی که توانستم ۱۲ سال تلاش کنم و به اینجا برسم حتماً با همان تلاش و کوشش و پشتکار به مدارج بالاتر هم خواهیم رسید! خلاصه در این عوالم بودم که ناگاه فردی به من نگاه کرد و گفت: بچه دکترا داری؟

گفتم: خیر.

گفت: چرا دکترا نداری؟

تعجب کردم گفتم: هنوز زمانش فرا نرسیده، اما دیپلم دارم.

خندید و گفت: برو بابا دیپلم می خوام چه کار؟ چرا دکترا نگرفتی؟

گفتم: اخوی مگر می شود یک مرتبه دکترا گرفت؟! باید تلاش کرد و مقدماتی دارد، ضمناً مگر می شود بدون گذراندن دبستان و راهنمایی و دبیرستان و بعد هم دوره لیسانس و فوق لیسانس به دکترا رسید؟! نگاهی تمسخرآمیز به من کرد و گفت: من کاری ندارم تا الآن چه کار می کردی. من می گم چرا دکترا نداری! نگاه کن فلانی دکترا دارد!

گفتم: اخوی او سنش از من بیشتر است و سال ها بیشتر از من تلاش کرده.

گفت...

این حکایت ماست. حکایت آن ها که نمی فهمند یک شبه نمی شود به جایی رسید؛ حکایت آنهایی است که ناجوانمردانه میگویند ما کاری به این نداریم که چهل سال گذشته به چه اهدافی رسیده اید؛ چرا به رفاه و پیشرفت نرسیدید؟

می گویند: نگاه کنید آمریکا چه قدر رفاه دارد!

این حکایت، حکایت این روزهای ماست که نمی خواهیم بفهمیم که ۲۴۰ سالگی یک انقلاب را با ۴۰ سالگی انقلابی دیگر مقایسه نمی کنند!

نمی‌خواهیم بفهمیم که انقلاب آمریکا در ۲۴۰ سالگی است و انقلاب ما در ۴۰ سالگی! نمی‌خواهیم ببینیم که همین انقلاب ۴۰ ساله آن انقلاب ۲۴۰ ساله را کلافه کرده است! نمی‌خواهیم ببینیم که...

این حرف‌ها از آن جمله حرف‌هایی است که ما در تضعیف خودمان، کشورمان و صنعتان به زبان می‌آوریم. همه اینها حرف‌های باطل به حساب می‌آید. ما را به یک خودتحقیری دچار کرده‌اند. دلیل اصلی این حرف‌ها تأییری است که از رسانه‌های غربی گرفته‌اند. البته این بدان معنا نیست که ما در کشور مشکلات نداریم؛ قطعاً در این کشور مشکلاتی وجود دارد، اما در عین وجود مشکلات، ما پیشرفت‌های بی‌نظیری داشته‌ایم. کدام کشور یا انقلابی را سراغ دارید که ظرف مدت ۴۰ سال تبدیل شود به قدرت منطقه‌ای و در منطقه حرف اول را بزند؟

البته بسیاری از مشکلاتی که در کشور وجود دارد به خاطر مدیرانی است که ما خودمان انتخاب کردیم. اگر می‌خواهیم دل سالمی داشته باشیم و گرایش‌های ما درست بشود باید در شنیدن حرف‌ها دقت کنیم. به قول حضرت زهراء علیها السلام حرف باطل را سریع قبول نکنیم. حتماً قبل از پذیرش تحقیق کنیم. حتماً مسائل دیگر را با دقت ملاحظه کنیم. حرف رسانه‌های غربی برایمان حجت نباشد. در همین مسئله اخیر شما دیدید خط‌دهی اصلی اغتشاشات از فضای مجازی بود به‌طوری‌که با مدیریت فضای اینترنت این اغتشاشات کاملاً کنترل شد.

دوم_ چشم‌پوشی کردن از خطاکار

در کلام حضرت زهراء علیها السلام دومین دلیل که موجب می‌شود گرایش‌های انسان ناسالم بشود این است: «الْمُعْضِيَّةَ عَلَى الْفِعْلِ الْقَبِيحِ الْحَاسِرِ»؛ فعل قبیح خاسر را می‌بینید و چشم‌پوشی می‌کنید. کلمه «خاسر» در اینجا یعنی فعل قبیحی که به جامعه ضرر می‌زند. خیلی وقت‌ها اگر انسان از کسی، افعال قبیحی دید باید آن را پنهان کند و ستار العیوب باشد، اما وقتی یک «فعل قبیح خاسر و ضرر زننده» می‌بینید، نباید چشم‌پوشی کنید و ندیده بگیرید. اینجا بحث امر به معروف پیش می‌آید. وقتی بحث امر به معروف می‌شود برویم سراغ چند جوانی که فلان اشتباه را می‌کنند. برویم سراغ مسئولین جامعه.

تذکر به خطاکار و وظیفه همگانی

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «لَا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَوَلَّى اللَّهُ أَمْرَكُمْ شِرَارَكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ»^۱

امربه معروف و نهی از منکر را ترک نکنید زیرا در این صورت افراد نادرست بر شما مسلط می گردند. آنگاه دعا می کنید و دعایتان مستجاب نمی شود.

مردم ما چقدر کوتاهی بعضی از مسئولین را سراغ دارند و دم نمی زنند؟ منظورم همین مسئولین شهر خودمان است. از همین رده های پایین شروع کنیم تا کم کم برسیم به آن بالاها. چقدر سراغ داریم افرادی را که با کم کاری، با رشوه گرفتن، با مانع تراشی مثل لکه ننگی در بین افراد خدوم و زحمت کش، کار خوب دیگران را هم زیر سؤال می برند؟ خوب باید اینها را اعلان کرد، باید به مسئولین مربوطه گزارش داد تا کارمندان پاک دست ما از آن ها مبری باشند.

اگر بخواهم یک الگو معرفی کنم برای امربه معروف مسئول جامعه، حضرت امام را معرفی می کنم. نزدیک ایام نورانی دهه فجر هستیم. امام در اوایل دهه ۴۰ یک استاد اخلاق و مجتهدی بود که اصلاً شناخته شده نبود. منظورم این است که فریاد امام به پشتوانه ملت نبود؛ امام احساس وظیفه کرد. وقتی دید مصوبات آن ها جامعه دینی را به قهقرا می برد و مسلمانان در زیر یوغ استعمار قرار می گیرند فریاد زد. اصلاً هم نترسید. امام شاه مملکت را نصیحت کرد؛ همان کاری که امام حسین علیه السلام انجام داد. امام حسین علیه السلام وقتی دید جهت جامعه دینی به سمت کفر پیش می رود و حاکم جامعه دینی شخصی میمون باز و سگ باز است نتوانست دیگر ساکت بماند. حضرت زهرا علیه السلام هم همین طور؛ وقتی دید حق امام را غصب کردند خروشید؛ در مقابل ظلم نتوانست سکوت کند؛ همه هستی اش را هم در این مسیر داد؛ از طفل ۶ ماهه اش تا ...

مدینه مرکز پیکار نابرابر بود
علی نشانه، ولی جنگ با پیمبر بود



به حفظ جان علی فاطمه سپر گردید
قد خمیده او ذوالفقار حیدر بود

نگاه زینب کبری به غربت مادر
نگاه فاطمه بر اشک چشم دختر بود

چهار کودک معصوم با تنی لرزان
دعایشان به پدر، چشمشان به مادر بود

چهل نفر به سر بضعه پیمبر ریخت
شوروتر زهمه قنفذ ستمگر بود

خدا گواست که یک ضربه بر تنش نزدند
به قصد کشتن او، ضربه‌ها مکرر بود

به فتح خیبر و بازوی شیر حق سوگند
که قتل دخت نبی، انتقام خیبر بود



ماهیت جلسه سوم:

گفتیم امیال آن قدر می توانند اثرگذار باشند که حتی آگاهی های انسان را کنار بزنند. در این شب در مورد مؤثرترین میل در انتخاب ۱۴۰۰ پیش مردم مدینه صحبت شده است. میل ترس از دیرباز تا این زمان گره گشای دشمنان به حساب می آمده است و حتی ابلیس هم از این حربه برای ناامیدی بندگان استفاده می کند.

همچنین بیان شده است که ترسی مذموم است که موهوم باشد؛ ترس موهوم منشأ فساد است و می تواند خودش را در جای جای زندگی نشان دهد. در نهایت به ریشه ترس مؤمنین که عدم توکل است پرداخته شده است؛ اگر توکل در زندگی کم رنگ شود کم کم جای خودش را به ترس می دهد.

جلسه سوم؛ اثرگذارترین تمایل در انتخاب مردم مدینه

سخت گیری امیرالمؤمنین علیه السلام

هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام در بستر بیماری افتاد، زنان مهاجرین و انصار به عیادت ایشان آمدند. حضرت در حالی که از مردان ما غضبناک بودند فرمودند:

«وَيَحْتَمِلُنَّ أُنَى زَحْرِ حَوْهَا عَنْ رِوَاسِي الرِّسَالَةِ وَفَوَاعِدِ التُّبُوءِ وَالِدَّلَالَةِ، وَمَهْطِ الرُّوحِ الْأَمِينِ وَالطَّبَّيْنِ بِأُمُورِ الدُّنْيَا وَالدِّينِ»؛

وای بر آنان، چگونه خلافت را از مواضع ثابت و بنیان های نبوت و ارشاد و محل هبوط جبرئیل و آگاهان به امور دنیا و دین دور ساختند.

«الْأَذَلِكُ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»؛ آگاه باشید که این زیان بزرگی است، «وَمَا الَّذِي تَقِيمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، تَقِيمُوا وَاللَّهِ مِنْهُ نَكِيرٌ سَيَفِيهِ، وَقَلَّةٌ مَبَالِيغُهُ لِحَتْفِهِ، وَشِدَّةٌ وَطَأْتِيهِ، وَنَكَالٌ وَقَعْتِيهِ، وَتَمْرُهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ»؛ و چه عیبی از علی علیه السلام گرفتند، به خدا سوگند عیب او شمشیر برآنش و بی اعتنائی به مرگ و شدت برخوردش و عقوبت دردناکش بود و اینکه غضبش در راه رضای الهی بود.

حضرت می فرمایند: اینها بهانه می آورند. دلیل اصلی دوری از علی ترس از جدیت علی در حکومت است. بعد حضرت زهرا قسم می خورند علی قصد سخت گیری ندارد. علی شما را در راه راست به سهولت جلو می برد:

«وَتَاللَّهِ لَوْ مَالُوا عَنِ الْمَحَجَّةِ اللَّائِيَّةِ، وَزَالُوا عَنِ قَبُولِ الْحُجَّةِ الْوَاصِحَةِ لَرَدُّهُمُ إِلَيْهَا وَحَمَلَهُمْ عَلَيْهَا، وَلَسَارِبَهُمْ سَيْرًا سُجُجًا، لَا يَكَلُمُ خُشَائِشَهُ، وَلَا يَكَلُّ سَائِرُهُ، وَلَا يَمِلُّ رَاكِبُهُ»؛

به خدا سوگند اگر مردم از راه روشن به دور رفته و از پذیرش طریق مستقیم کناره می گرفتند، علی آنان را به سوی آن آورده و بر آن وامی داشت و به سهولت به راهشان می برد و این شتر را سالم به مقصد می رساند، که راهبرش را دچار زحمت نکند و سواره اش را ملول نگرداند. علی بر مسند خلافت بر خودش سخت می گرفت نه بر شما.

«وَلَمْ يَكُنْ يَتَحَلَّى مِنَ الدُّنْيَا بِطَائِلٍ، وَلَا يَحْطِي مِنْهَا بِبَائِلٍ، غَيْرَ رِي التَّاهِلِ وَشَبَعَةَ الْكَافِلِ»؛

اگر او در محل خلافت می نشست هرگز ثروت دنیوی برای خود قرار نمی داد و از آن بهره فراوانی بر نمی داشت، جز به اندازه فرونشاندن تشنگی و رفع گرسنگی.

و در ادامه حضرت این آیه را تلاوت نمودند:

«وَأُولَاءِ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَّخْنَا عَلَيْهِمُ بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۱

اما افسوس که این ترس شیطانی کار خودش را کرد و باب های برکات زمین و آسمان به روی جهان اسلام بسته شد.

اثرگذاری ترس بر روی آگاهی ها

بحث ما در این چند شب بحث انتخاب فاطمی است. شب اول بحث اهمیت انتخاب را گفتیم و شب دوم در رابطه با ریشه اصلی انتخاب که امیال و گرایش های ماست بحث مفصلی انجام شد. امشب دلیل اصلی انتخاب های غیر فاطمی را مطرح می کنیم. گفتیم انتخاب های انسان به شدت متأثر از امیال و گرایش های اوست. یکی از امیالی که در انتخاب های انسان تأثیر بسزایی دارد ترس است. ترس در مقابل آگاهی های انسان می ایستد و انتخاب های انسان را جهت می دهد. خیلی از انسان ها می دانند که از انسان مرده هیچ کاری ساخته نیست، ولی همین انسان ها از شخص مرده می ترسند و به خاطر همین ترس حاضر نیستند نزد مرده تنها بمانند. در اصل این ترس اثر بیشتری بر انتخاب آن ها می گذارد تا علمشان.

خوب یا بد بودن ترس

شاید بتوان گفت اولین امتحان خدا از ما امتحان ترس است:

«وَلْتَبْلُوْا نَفْسِيْ مِنْ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْاَمْوَالِ وَالْاَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِيْنَ»^۲

۱. خطبه حضرت زهرالقیل در جمع زنان مهاجر و انصار

۲. سوره بقره، ۱۵۵

در این آیه اول خوف آمده است. جالب است که بسیاری افراد با گرسنگی امتحان نمی‌شوند، بلکه همین که ترس گرسنگی در دل آن‌ها افتاد نتیجه امتحان مشخص می‌شود.

البته ترس ذاتاً چیز بدی نیست و اصلاً یکی از امیالی که موجب اصلاح انسان‌ها می‌شود همین ترس است. خداوند متعال یکی از ابزارهای هدایتگری انبیا را انداز یعنی اعلام خطر و ترساندن معرفی می‌کند: «ان انت الّا ذئیر»^۱ تو فقط ترساننده‌ای. در تربیت دینی ترس نقش کلیدی دارد. امام صادق علیه السلام فرمود:

مؤمن اصلاح نمی‌شود مگر با ترس؛ «لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْخَوْفُ»^۲.

ترس موهوم

ترسی که ما امشب به‌عنوان یکی از عوامل انتخاب‌های غیر فاطمی مدنظر داریم این مدل ترس نیست. این ترس

س یک ترس واقعی و سازنده است. منظور ما از ترس، ترس‌های موهومی است که ابزار دست شیطان است برای اینکه انتخاب‌های انسان غیر فاطمی شود. ما در انتخاب و تصمیم‌های خودمان اسیر این ترس‌های کاذب هستیم. ترساندن رکن اصلی عملیات روانی برای مدیریت افکار عمومی و فریب مردم است. شیطان همیشه از شیوه ترساندن استفاده می‌کند. فرمود:

«إِنَّمَا ذِكْرُ الشَّيْطَانِ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُم وَخَافُوا اللَّهَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۳.

می‌فرماید این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی‌اساس) می‌ترساند. از آن‌ها نترسید! تنها از من بترسید اگر ایمان دارید! جالب اینجاست که خدا نمی‌فرماید نترسید، می‌فرماید از من بترسید. چرا؟ چون انسان که بالاخره باید از یک کسی بترسد. از کسی حساب ببرد. حالا تو بیا از من خدا حساب ببر. از من بترس. اگر کسی از خدا ترسید، در انتخاب‌های خودش دچار خطا نخواهد شد. اگر کسی از خدا ترسید، از هیچ کس دیگری نخواهد ترسید؛ شجاع خواهد شد. فرمود:

۱. سوره فاطر، ۲۳

۲. کافی، ج ۲، ص ۷۱

۳. آل عمران، ۱۷۵

«مَنْ خَافَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَحَافَ اللَّهُ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَحَافَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»^۱.

شجاعت در تصمیم‌گیری پیدا خواهد کرد. تصمیم‌های درست خواهد گرفت. عوامل ترس دیگری روی انتخاب‌های او اثر نمی‌گذارد؛ بنابراین در انتخاب‌های ما ترس همیشه حرف اول را می‌زند. می‌ترسیم منافعی را از دست بدهیم.

اگر کسی در زندگی خودش آدم ترسوئی بود، ترس موهوم داشت، در انتخاب‌های خودش هم به اشتباه خواهد افتاد. مثلاً یک تاجر اگر ترسو باشد، در تصمیم‌گیری‌ها و انتخاب‌های خودش شجاعت به خرج ندهد و همیشه جانب احتیاط را رعایت کند و ریسک‌پذیر نباشد، این تاجر همیشه ضرر می‌کند. امام علی فرمود:

«التَّاجِرُ الْجَبَانُ مَحْرُومٌ، وَالتَّاجِرُ الْجَسُورُ مَرزُوقٌ»^۲.

مردم مدینه و کوفه با یک ترس واهی از امام جدا شدند!

همان‌طور که در اول سخنرانی عرض کردم یکی از ترس‌های مردم مدینه، ترس از مقتدرانه عمل کردن ولایت بود. حضرت زهراء علیها السلام مردم را آرام کرد. ترس غیرواقعی آن‌ها را ریخت. فرمود مردم از علی ترسید علی به خودش سخت می‌گیرد به شما سخت نمی‌گیرد.

چرا کینه علی علیه السلام را به دل گرفتند؟

«وَمَا تَقْمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ تَقْمُوا وَاللَّهِ مِنْهُ نَكِيرٌ سَيْفُهُ وَشِدَّةٌ وَطَأْتُهُ وَنَكَالٌ وَقَعْتِهِ...»^۳

دیگران قاطعیت علی بن ابیطالب علیه السلام را بهانه قرار دادند که از علی علیه السلام که اصلح بود- بگذرند. حضرت زهراء علیها السلام می‌فرمود: از علی علیه السلام ترسید، این قاطعیت او در عدالت به نفع شماست...

شاید بتوان بارزترین نمونه ترس و انتخاب غلط بر اساس ترس را در مردم کوفه جستجو کرد. با معیار ترس بدترین جنایت تاریخ رقم خورد. وقتی مسلم به کوفه آمد خیلی‌ها دور مسلم بودند تا زمانی که ابن زیاد وارد کوفه شد. مردم کوفه از بیت‌المال پول می‌گرفتند، یارانه بگیر بودند. یارانه‌شان هم این قدر بود که نیازی به کار کردن نداشتند. عبیدالله ابن زیاد رفت بالای منبر یک جمله گفت: «از فردا هر کس دور

۱. الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۰

۲. کنز العمال، ۹۲۹۳

۳. معانی الاخبار، ۳۵۵؛ امالی طوسی، ص ۳۷۵

مسلم باشد یارانه اش قطع می شود.» کوفی ها به خاطر گرسنه و تشنه شدن نه، با ترس از اینکه نکند گرسنه بشویم دور مسلم را خالی کردند. بدبخت آن ملتی که به خاطر ترس از هر چیزی غیر از خدا انتخابش را انجام بدهد؛ چه ترس از گرسنگی، چه ترس از جنگ یا تحریم. کار به اینجا ختم نشد. کوفیان مسلم را تنها گذاشتند اما بسیاری از آنها حاضر نبودند جلوی فرزند پیامبر و پسر فاطمه بایستند. ابن زیاد چه کار کرد؟ آنها را از لشکر شام که دارد به سمتشان می آید ترساند، درحالی که لشگری در کار نبود. کوفیان با ترس از یک لشکر خیالی گروه گروه به سمت کربلا حرکت کردند و در دنیا و آخرت به خاک سیاه نشستند.

بعد ما مشاهده می کنیم که برخی کاندیداهای انتخابات ریاست جمهوری برای اینکه رأی بیاورند مردم را از حمله آمریکا به ایران می ترسانند!

نمونه ای از ترسیدن

امام سیاستمداری بود که هر گز ترسید. می فرمود: «و الله تا حالا نترسیده ام. آن روز هم که [تبعید امام از قم به تهران] می بردند، آنها می ترسیدند؛ من آنها را تسلی می دادم که ترسید.»^۱ ریشه این ترس بودن و مأیوس نبودن حسن ظن به خداست. آدم اگر نترسید و حسن ظن داشت می تواند درست تصمیم بگیرد.

در اواخر جنگ، وقتی آمریکایی ها آمدند پشت تنگه هرمز، مقام های لشکری و کشوری رفتند خدمت امام که با آمریکایی ها چه باید کرد؟ امام فرمود «اولین ناو آمریکایی که آمد در خلیج فارس بزنید». گفتند: آقا این خطرناک است، امریکا موشک های کروز دارد، بمباران می کند و ... امام فرمودند: «آخرین کاری که امریکا می کند می آید جماران را می زند و مرا از بین می برد، بگذار ببرد. اولین ناو را بزنید، بگذارید ما در دنیا سربلند باشیم.» گفتند: «آقا از محالات است، اگر مرکز از بین برود، شما از بین بروید، دیگر چیزی نمی ماند به عنوان انقلاب و نظام ...» امام فرمودند: «نظر من این است. شما خودتان بروید با مقامات نظامی و ... مشورت کنید، به هر نتیجه ای که رسیدید من قبول دارم.» آقایان آمدند مشورت کردند، بدین نتیجه رسیدند که نزنند. امام هم تابع جمع شدند.

اگر سیاسیون ما در عرصه مواجهه با دشمن و تصمیم‌گیری‌ها ترسیدند، قائله را باخته‌اند و به دشمن جرئت داده‌اند. هرگاه از داخل چراغ سبزی به دشمن نشان داده شد، نشان دادیم که ترسیدیم، دشمن حرکت کرد و تهدید کرد و تحریم کرد و جنگ راه انداخت. به قول امام آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند. پس چه کسی غلط می‌کند؟ هر غلطی اتفاق افتاده است به خاطر سیاسیون بزدل و ترسو بوده است.

هر اندازه بترسی به همان اندازه از امام دور می‌شوی

ترس انواع مختلفی دارد: ترس از نداری، ترس از آبرو، ترس از توهومات مسخره یا ترس از مرگ و... مهم این است که کسانی که با ملاک ترس حرکت می‌کنند از امامشان خیلی فاصله می‌گیرند:

امام حسین علیه السلام وقتی به نزدیکی کربلا رسیدند خیمه عبیدالله حر جعفی را مشاهده کردند. یکی را فرستادند نزد عبیدالله. همان کاری که با زهیر کردند. این شخص رفت ولی هر چقدر با عبیدالله صحبت کرد راضی نشد نزد امام بیاید. امام حسین علیه السلام این قدر محبت دارد که فرمود: «خودمون میریم دیدنش.» بعد مولا برای اینکه مقاومت عبیدالله را بشکند دست چند تا از کوچولوهایش را هم گرفت و رفت خیمه عبیدالله: «عبیدالله نمایای با هم بریم بهشت؟ نمی‌خوای من حسین در قیامت شفاعتت را بکنم؟» عبیدالله حرف عجیبی به امام زد، گفت: «پسر فاطمه والله می‌دونم اگه شما را یاری کنم سعادت ابدی برای من است اما برای مرگ آماده نشده‌ام.» محبان امام حسین علیه السلام، عجیب است! عبیدالله می‌داند انتخاب درست چیست، اما ترس از مرگ به او اجازه نمی‌دهد کنار امام بماند. در تاریخ نقل شده امام رفتند و خبر شهادت امام به عبیدالله رسید. در نقل است عبیدالله به مرز جنون رسیده بود. توی خرابه‌ها سر به دیوار می‌گذاشت و ناله می‌زد حسین حسین. به او می‌گفتند: «چرا این قدر ناله می‌کنی؟» می‌گفت: «جگرم می‌سوزه، همه وجودم آتش می‌گیره وقتی یاد اون لحظه‌ای می‌افتم که حسین جلوی من ایستاده بود و بچه‌های کوچکش دور پای بابا می‌گشتند و با انگشت‌های بابا بازی می‌کردن. حسین من را به بهشت دعوت کرد اما بد انتخاب کردم.»

رفقا، فقط باید از غضب خدا ترسید و بس. آدم‌های بزرگ که از هیچ چیز نمی‌ترسند، از گناه می‌ترسند چون باعث غضب خداست؛ آدم‌های پست و حقیر از گناه نمی‌ترسند، اما از هر چیز مسخره و احمقانه‌ای

می ترسند. ترس های مسخره حتی باعث می شود امام دست رد به سینه ما بزند. یک عطار در بصره تعریف می کند:

روزی در مغازه نشسته بودم که دو نفر آقای بزرگوار وارد مغازه من شدند تا سدر و کافور بخرند. آدم های معمولی نبودند و چهره های نورانی داشتند. از شهر و دیارشان پرسیدم، اما از جواب امتناع کردند. در آخر به رسول الله قسمشان دادم تا اسرارشان را برای من بگویند. کار که به اینجا رسید، اظهار کردند: «ما از ملازمان درگاه حضرت حجت (عجل الله) هستیم. یکی از جمع ما که در خدمت مولایمان بود، وفات کرده است؛ حضرت ما را مأمور فرموده اند که سدر و کافورش را از تو بخریم.» همین که این مطلب را شنیدم، دست به دامانشان شدم و تضرع و اصرار زیادی کردم که مرا هم با خود ببرید.

گفتند: «این کار بسته به اجازه آن بزرگوار است و چون اجازه نفرموده اند، جرئت این جسارت را نداریم.» گفتم: «مرا به محضر آقا برسانید، بعد همان جا، طلب رخصت کنید اگر اجازه فرمودند، شرفیاب می شوم والا از همان جا برمی گردم.» بالاخره وقتی تضرع و اصرار را از حد گذراندم، به حال من ترحم کردند و منت گذاشتند و قبول کردند. من هم با عجله تمام، سدر و کافور را تحویل دادم و دکان را بستم و با ایشان به راه افتادم. اواسط راه باران شروع به باریدن کرد. اتفاقاً من در وقت خروج از بصره، صابونی پخته و آن را برای خشک شدن در آفتاب، بر پشت بام گذاشته بودم. وقتی باران را دیدم، به یاد صابون ها افتادم و ترس برم داشت که نکند صابون ها خراب شود. مقداری که رفتیم در دامنه بیابان، چادری به چشم می خورد که نور آن، فضا را روشن نموده بود. همراهان گفتند: «تمام مقصود در این خیمه است. مولایمان و آقای عالم اینجا است.» با آن ها تا نزدیک چادر رفتیم و همان جا توقف کردیم. یک نفر از ایشان برای اجازه گرفتن وارد شد و درباره آوردن من با حضرت صحبت کرد، به طوری که سخن مولایم را می شنیدم؛ ولی ایشان را چون داخل چادر بودند، نمی دیدم. حضرت فرمودند: «رَدَّوَه فأنه رجل صابونی»

یعنی او را به جای خود برگردانید و تقاضای او را اجابت نکنید؛ زیرا او مردی است صابونی. منتظران مهدی فاطمه (عجل الله)، آقا شیخ محمدتقی بافقی را خود امام صدا زد که بیا کنار من بنشین. چرا؟ چون آشیخ محمدتقی از گناه ترسید و داخل قهوه خانه نماند، ولی از اینکه در سرما بایستد نترسید. شیخ محمدتقی مرد خدایی بود نه مرد صابونی! رفقا، ما از چه می ترسیم؟ نکند روزی که رسیدیم به خیمه ارباب آقا به ما بفرمایند: «ردش کنید این مرد ماشینه! مرد خونه ایه! مرد موبایلیه!»

ریشه ترس عدم توکل است

رفقا، تا حالا شده این سؤال را از خودمان بپرسیم که چرا این ترس‌های واهی را داریم؟ اصلاً باید چه کار کنیم که در زندگی ترس نابجا نداشته باشیم؟ الآن بهترین راهکاری که سراغ داریم را خدمتان عرض می‌کنم.

چرا ما می‌ترسیم؟ به خاطر اینکه آرام نیستیم. می‌دانید چطور آرام می‌شویم؟ زمانی آرام می‌شویم که به یک تکیه‌گاه محکم تکیه کرده باشیم. تکیه‌گاه محکم ما توکل به پروردگار عالم است. رفقا، توکل ما در زندگی کم است که آرام نیستیم و می‌ترسیم.

از مریدان بی‌مراد مباش در توکل کم‌اعتقاد مباش

در منطقه «سومار»، روی بلندی‌هایی که بر کلّ منطقه اشراف داشت، بعضی‌ها مستقر بودند. از آن بالا، دور تا دور زیر دید آن‌ها بود و با یک دوربین ساده می‌توانستند هرگونه تحرّکی را زیر نظر بگیرند و هر گونه حمله‌ای را دفع کنند. مدت‌ها بود که بچه‌ها می‌خواستند آن بلندی‌ها را از دست دشمن بگیرند، اما فاصله ما تا آن‌ها و تا آن بلندی‌ها، ده کیلومتر بود. اگر تکان می‌خوردیم، زیر دید آن‌ها بودیم و با خمپاره و دیگر سلاح‌ها بر سرمان آتش می‌ریختند. تنها راهی که به نظر عملی آمده بود، این بود که شبانه یک تعداد نیرو برونود تا پای آن بلندی‌ها و آنجا سنگر بگیرند و مستقر بشوند و شب بعد به آن‌ها حمله کنند، این طوری دیده نمی‌شدند. نیرویی که برای این کار در نظر گرفته بودند، دو گردان بود؛ یعنی دو گردان نیرو باید شبانه می‌رفت و پشت کوه‌ها مستقر می‌شد، تا شب بعد، بالا بکشند و حمله کنند. از این طرف هم نیروهای کمکی برونود و کار را یکسره کنند. بعد حساب کرده بودند، این دو گردان برای اینکه بتوانند یک شبانه‌روز آنجا بمانند، هر نفر در حدود یک کلمن آب لازم دارند. به همین دلیل عملیات آن‌ها عقب می‌افتاد. روزی آمدند پیش شهید عبدالله میثمی که: «چه کنیم؟ این جوری نیروها دارند خسته می‌شوند و عراقی‌ها هم مرتب ایجاد مزاحمت می‌کنند.»

شهید میثمی گفت: «تنها راهش این است که به خدا توکل کنید و راه بیفتید.»

پرسیدند: «بدون آب؟»

ایشان پاسخ داد: «بدون آب، خدا خودش درست می‌کند!»

خلاصه قرار گذاشتند که شب بعد عملیات را شروع کنند. نزدیک غروب که این دو گردان نیرو آماده شدند، آسمان را ابر سیاهی پوشاند. ابرها آن قدر پایین بودند که چند قدمی را نمی‌شد دید. بچه‌ها راه

افتادند و رفتند جلو. دیگر عراقی‌ها روی آن‌ها دید نداشتند. نیروهای کمکی هم دنبالشان رفتند. بعد هم باران شروع به باریدن کرد و هوا خنک شد. چون در آن موقع سال سومار منطقه گرمی بود اگر باران نمی‌بارید و ابر نبود، همه از گرما و تشنگی تلف می‌شدند؛ ولی آن ابر و باران باعث شد که نیروها بدون نیاز به آب، بروند جلو و همان شبانه هم حمله کنند و عراقی‌ها را تار و مار کنند و آن کوه‌ها را از دست آن‌ها بگیرند. بعد از آن که بر آن بلندی‌ها مستقر شدند، یکی از فرماندهانشان آمد و گفت: «آقای میثمی! کاش زودتر با شما مشورت می‌کردیم!» جواب شهید میثمی را ببینید یک حرفی زده که راه‌حل تمام ترس‌ها و ناآرامی‌های ما در زندگی است:

«کاش زودتر توکل می‌کردید! حرف من کاری نکرد. این توکل به خدا بود که مشکل شما را حل کرد.»^۱
 این روایت امیرالمؤمنین علیه السلام حرف را تمام می‌کند که می‌فرماید: ریشه قوی شدن دل توکل بر خدا است.
 «أصلُ قُوَّةِ الْقَلْبِ التُّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ.»^۲

معنای توکل

البته توکل به معنای رها کردن کارها نیست بلکه بدین معناست که انسان تلاش کند، ولی نتیجه‌بخش بودن کار را از خدا بداند. در داستان شهید میثمی، گردآن‌ها نگفتند که ما تلاش نمی‌کنیم خدا دشمن را شکست دهد بلکه حرکت کردند، تلاش و مجاهدت کردند، خداوند هم نصرت خودش را فرستاد. یاری خدا مشروط به یاری و حرکت ماست.

نکته مهمی که در توکل مطرح است، این است که از غیر خدا قطع طمع نموده و چشم امید ما فقط به خدا باشد، زیرا در بینش توکل‌مدارانه همه کارها به دست خدا است و دیگران در نتیجه بخشی کارها نقش مستقلی ندارند. انسان اگر چشم امیدش به غیر خدا باشد، در وی وابستگی ایجاد می‌شود و این باعث پایین آمدن حرمت و ارزش و کرامت انسانی وی می‌گردد. خداوند در قرآن می‌فرماید: «ومن يتوكل على الله فهو حسبه.»^۳ هر که بر خداوند توکل نماید، خداوند او را کفایت می‌کند. در روایت آمده است:

۱. رسم خوبان ۳۴ - توکل و اعتماد به خدا، صص ۴۳-۴۵؛ یک پله بالاتر، صص ۸۲ - ۸۱

۲. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۹۸

۳. سوره طلاق، ۳

پیامبر گرامی اسلام معنای توکل را از جبرئیل سؤال کرد. جبرئیل گفت: «معنای توکل این است که انسان یقین کند به اینکه سود و زیان، عطا و منع به دست مردم نیست و باید از مردم ناامید بود و اگر بنده‌ای به این مقام برسد که بدانند جز برای او فداکاری انجام ندهد و جز او به کسی امیدوار نباشد و از غیر او نهراسد و غیر از خدا چشم طمع به کسی نداشته باشد، این همان توکل بر خداست.»^۱

از این روایت استفاده می‌شود که اگر بخواهیم توکل را در خود پرورش دهیم، باید از دیگران قطع طمع نماییم و فقط به خداوند امیدوار باشیم، زیرا رزق و روزی ما از سوی خداست و خداوند تضمین نموده است که همه بندگان را روزی دهد. علی علیه السلام می‌فرماید: «معنای توکل این است که انسان رزق و روزی‌اش را از سوی خدا بداند.»^۲

ترس غیرواقعی از ازدواج

چرا سن ازدواج این قدر به بالا رفته است؟ می‌گویید: «حاج آقا دلت خوش است! با این خرج‌های سنگین، چطور می‌توانم ازدواج کنم؟» البته باید برای ازدواج آسان فرهنگ‌سازی شود، اما می‌خواهیم بگوییم به صورت کلی همیشه این مشکل اقتصادی برای ازدواج هست، ولی ترس از روزی غیرواقعی است؛ درحالی که اتفاقاً یکی از راه‌های جلب روزی و افزایش رزق همین ازدواج است، آقا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

«اتَّخِذُوا الْآهْلَ فَإِنَّهُ أَرْزُقُ لَكُمْ»^۳

تشکیل خانواده بدهید؛ زیرا این کار رزق و روزی شما را افزون می‌کند!

جوانی از انصار، نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و از تنگ‌دستی به ایشان شکایت کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «ازدواج کن». جوان رفت و مدتی گذشت. بعد از مدتی گفت: خجالت می‌کشم که نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بازگردم. پس، مردی از انصار به او برخورد و گفت: من دختری زیباروی دارم. آنگاه، او را به ازدواج آن جوان درآورد. امام صادق علیه السلام فرمود: «پس، خداوند، به زندگی او گشایش داد». پس از آن،

۱ بحار الانوار، ج ۶۸، ۱۳۸

۲ میزان الحکمه، باب توکل

۳ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۳۲۹

جوان، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و ایشان را از وضع خود آگاه ساخت. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای جوانان! بر شما باد ازدواج کردن!»^۱ مشکل اصلی، مشکل اقتصادی نیست؛ مشکل اصلی، این ترس نابودکننده است.

ترس از افت شدید جمعیت

الآن چرا در کشور مشکلی به نام فرزندآوری داریم؟ یکی از دلایل اصلی، ترس از فقر است. در گزارش و تحقیقات جهانی اعلام شده است که افت جمعیتی که در ایران رخ داده در جهان بی سابقه بوده است. ایران سریع ترین نرخ کاهش جمعیت تاریخ بشر را دارد. رکورد زده است!^۲ نرخ زاد و ولد در سال ۹۸ به کمترین حد خود طی ۵۰ سال گذشته رسیده است. شورای عالی انقلاب فرهنگی در گزارشی آورده است که تخمین زده می شود در سال ۱۳۹۸ نرخ زاد و ولد با ۱۴.۵ تولد به ازای هر هزار نفر جمعیت به کمترین حد خود طی ۵۰ سال گذشته رسیده باشد.^۳

این اخبار واقعاً نگران کننده است. ترس از کاهش جمعیت، یک ترس جدی و واقعی است. ما منافع خودمان را در بلندمدت از دست خواهیم داد. قدرت یک کشور، به جوانان آن کشور است. کشوری که جوان نداشت هم از لحاظ سیاسی هم از لحاظ اقتصادی ضعیف خواهد شد. پدر جامعه، یعنی ولی فقیه، خیلی آینده نگر است. ایشان فرمود اگر با همین فرمان جلو برویم تا ۲۰ سال آینده در یک بحران جمعیتی فرو خواهیم رفت!

چرا خیلی از خانواده ها به فکر فرزند آوری نیستند؟ چون بجای ترس واقعی از بحران جمعیت، گرفتار ترس های واهی شدند که روزی بچه را چه کنم؟ روزی بچه شما را همان کسی تأمین می کند که روزی خود شما را تا الان تأمین کرده است. خداوند متعال می فرماید:

۱. کافی، ج ۵، ص ۳۳۰، ح ۳

۲. ایران - سریع ترین - نرخ - کاهش - جمعیت - تاریخ - بشر - را - دارد

<https://www.hamshahrionline.ir/news/۲۰۱۰۴۰۸>

۳. تخمین زده می شود در پایان امسال میزان تولد کشور به رقم ۱.۲۰۵.۹۵۴ تولد برسد که کاهش بی سابقه ای نسبت به سال های گذشته داشته است.

بر مبنای نتایج سرشماری، جمعیت ایران در پایان نیمه اول سال جاری برابر ۸۲.۷۷۶.۲۷۰ نفر رسیده است. خبرگزاری فارس.

«وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَشِيَّةَ إِمْلَاقٍ لَنْ نَرْزُقَهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيراً»^۱

سکونی می گوید:

نزد امام صادق رفتیم درحالی که ناراحت و افسرده بودم. حضرت فرمودند: «چرا افسرده هستی؟»
گفتم: «خدا به من دختری داده.» حضرت فرمودند:

«يَا سَكُونِي عَلَى الْأَرْضِ ثِقْلُهَا وَعَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا تَعِيشُ فِي غَيْرِ أَجْلِكَ وَتَأْكُلُ مِنْ غَيْرِ رِزْقِكَ فَسَرَى وَاللَّهِ عَنِّي»؛

سنگینی بچه روی زمین است و رزق بچه هم بر عهده خداست و زندگانی او هم در غیر مسیر تو است و مانع تو نیست و خداوند هم از روزی تو به او روزی نمی دهد و روزی جدا دارد. امام با این بیانات غم مرا برطرف کرد. حضرت فرمودند: «مَا سَمَّيْتَهَا؟»؛ نام این دختر را چه قرار دادی؟ گفتم: «فاطمه.» تا حضرت این را شنیدند دست خود را روی پیشانی گذاشتند و چند بار فرمودند: «آه... آه... آه.» بعد فرمودند: «حالا که اسم او را فاطمه قرار دادی، فَلَا تَسَبَّهَا وَلَا تَلْعَنَهَا وَلَا تَضْرِبَهَا»؛^۲ او را اذیت نکن و او را بد نگو

و او را نزن. آهی که امام صادق عليه السلام کشید نشان می دهد ایشان به یاد مادرشان زهر عليها السلام افتاد.

السلام عليك يا فاطمه الزهراء

شب است و بغض سکوت و صدای گریه آب

تمام غصه عالم نشسته در محراب

نگاه کن که ببینی چگونه می بارد

مصیبت از در و دیوار خانه ارباب

برای غسل شب قدر آمده امشب

فقط خدا و رسولش به منزل مهتاب

۱. سوره اِسْرَاء، آیه ۳۱

۲. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۶، ص ۴۸



بنای زندگی اش را به آب می شوید
الهی صبر علی را به فاطمه دریاب

به قطره قطره سرشکش دخیل می بندد
بر آن ضریح کبود و شکسته و بی تاب

چه می رسد به علی از مرور خاطره ها
که ناله های صبورش ندارد امشب تاب



ماهیت جلسه چهارم

در این جلسه در مورد یکی دیگر از تمایلات انسان یعنی منفعت طلبی عجولانه و آنی صحبت شده است. شیطان توانسته است با استفاده از همین میل عامل انحراف بسیاری از انسان ها از دیرباز تاکنون باشد. از آنجا که انسان عجول خلق شده به دنبال منافع زودبازده می رود و در نتیجه منافع واقعی را از دست می دهد. در پایان این جلسه به مخاطب توضیح داده می شود که با واقع بینی می تواند از این انحراف نجات پیدا کند.

جلسه چهارم؛ دومین عامل انتخاب‌های غیر فاطمی

بزرگ‌ترین انتخاب حضرت زهرا علیها السلام

یکی از انتخاب‌های بزرگ حضرت زهرا علیها السلام انتخاب شوهر و خانواده بود، به خاطر اینکه ایشان دختر پیامبر بودند و از جایگاه اجتماعی بالایی برخوردار بودند، خواستگارهای فراوانی داشتند که از نظر مالی بسیار متمول بودند، مثلاً عبدالرحمن عوف که برای خواستگاری خدمت رسول خدا رسید عرض کرد: «یا رسول الله! اگر فاطمه علیها السلام را به من تزویج کنی، حاضرم یکصد شتر سیاه چشم آبی که بارهایشان پارچه‌های کتان اعلا‌ی مصری باشد و ده هزار دینار، مهریه‌اش کنم.» برای اینکه این مهریه را بهتر متوجه بشوید باید بگویم مهریه پیشنهادی عبدالرحمان بیش از چند میلیارد ارزش داشت، اما ایشان حضرت علی علیه السلام را انتخاب کردند که از نظر مالی در ظاهر قدرتی نداشتند. وقتی امیرالمؤمنین به خواستگاری آمدند و این خواستگاری با رضایت پیامبر و حضرت فاطمه همراه شد. حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از مهریه که از شرایط اجرای عقد است سؤال کردند: «علی جان آیا برای این ازدواج اندوخته‌ای داری؟» علی علیه السلام پاسخ داد: «شما از وضعیت من به‌خوبی آگاهی. تمام دارایی من شمشیر، زره و شتر آبکشم است.» پیامبر فرمود: «شمشیرت را برای جهاد در راه خدا نیاز داری؛ شتر را هم برای انجام کارهای روزمره و امرار معاش می‌خواهی؛ ولی این زره را بفروش و پولش را برایم بیاور.» علی علیه السلام زره را به پانصد درهم فروخت و پول را به‌عنوان مهریه همسرش نزد پیامبر آورد تا برای ازدواجشان هزینه کند. بدین ترتیب مهریه برترین بانوی دنیا تعیین شد.

فاطمه زهرا علیها السلام بر چه اساسی امیرالمؤمنین را بر عبدالرحمان ترجیح داد؟ اقتضای منفعت‌طلبی‌ای که امروزه در جامعه ما گسترش فراوان پیدا کرده، این است که عبدالرحمان را ترجیح می‌داد! اما چرا بی‌بی‌دو عالم صدیقه کبری، مولی امیرالمؤمنین را برای ازدواج انتخاب نمودند؟

دومین عامل تأثیرگذار بر انتخاب‌ها

همان‌طور که در جلسه گذشته عرض شد، یکی از مهم‌ترین امیالی که در انتخاب‌های انسان تأثیر بسزایی دارد ترس است. در این جلسه درباره دومین عامل تأثیرگذار بر انتخاب‌ها صحبت می‌

کنیم؛ همان عاملی که باعث هبوط حضرت آدم از بهشت شد؛ همان عاملی که محور حرکت همه انسان‌هاست؛ همان عاملی که هم دین‌داران را به دین‌داری سوق می‌دهد و هم بی‌دینان را به بی‌دینی و کفر؛ همان عاملی که اهل دنیا را به دنیا می‌کشاند و اهل آخرت را به آخرت؛ زمینیان را زمینی می‌کند و آسمانی‌ها را آسمانی؛ این عامل مشترک میان آسمانیان و زمینیان، گرایشی است به نام «منفعت‌طلبی». منفعت‌طلبی، یکی دیگر از امیال و علاقه‌های قوی است که به شدت بر انتخاب ما تأثیرگذار است.

حتی وقتی به قصد خرید به مغازه‌ای وارد می‌شوید، معمولاً جنسی را انتخاب می‌کنید و می‌خرید که هم کیفیتش خوب باشد و هم قیمتش مناسب. این یعنی در هر دو جنبه به دنبال تأمین منافع خودتان هستید. برخی به اشتباه بر این باورند که یا باید به دنبال منفعت‌طلبی بود و یا دین‌داری؛ آیا واقعاً منفعت‌طلبی نقطه مقابل دین‌داری است؟ آیا میان منفعت و دین تناقضی وجود دارد؟ آیا این دو می‌توانند در یک جهت و همسو باشند؟

رابطه منفعت‌طلبی با دین‌داری

در پاسخ به این پرسش‌ها باید گفت «منفعت‌طلبی»، اساساً چیز بدی نیست. اتفاقاً آدم‌های دین‌دار بیشتر از دیگران به دنبال تأمین منافع خودشان هستند. اگر کسی بی‌دینی بود در واقع دارد علیه منافع خودش اقدام می‌کند.

ادبیات قرآن را ببینید! می‌فرماید:

«فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ»^۱

پیامبر من، به مردم بگو که هرکسی هدایت پیدا کند به نفع خودش هدایت پیدا کرده است و هر کسی هم گمراه بشود به خودش ضرر زده است و من وکیل و نگهبان شما نیستم! یعنی برو به فکر خودت باش! این بارها در قرآن تکرار شده است که «پیغمبر، به مردم بگو که من نگهبان شما نیستم!» پس بروید به فکر منافع خودتان باشید.

خدای متعال هیچ وقت از ما نمی خواهد که به خاطر دین، از منافع خودمان بگذریم! اتفاقاً برعکس، دین برنامه تأمین منافع است تا جایی که می توان گفت فلسفه خلقت انسان هم این است که به منافع خودش برسد. نقل شده است که شخصی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: «چرا خدا انسان ها را خلق کرده و آفریده است؟» حضرت در پاسخ به یکی از دلایل خلقت اشاره کرده و می فرماید:

«خَلَقَهُمْ لِتَنْفَعَهُمْ»؛ آنان را آفریده که منفعت به ایشان برساند.^۱

شهداء، منفعت طلب ترین انسان ها

خدا درباره شهادت از عبارتی شبیه «تجارت» استفاده می کند؛ کسی که خدا جانش را می خرد و او هم از این تجارت، سود می برد:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَّ عَلَيْهِمْ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبَشِرُوا بِنِعْمِ اللَّهِ الَّتِي بَايَعْتُمْ»^۲؛ بنابراین شهدا از همه منفعت طلب تر هستند.

مگر جز این می تواند باشد که شهدا منافع خودشان را در نظر گرفته اند؟! وقتی منافع عالی خودشان را دیدند، منافع کمتر و سطح پایین تر را رها و فدا کردند. شهید مدافع حرم، آقا محسن حججی در گفتگو با کودک خردسال خود می گوید: «علی جان! پسر من! من خیلی دوستان دارم، هم تو را و هم مادرت را! مواظب خودتان باشید. بعضی وقت ها دل کندن از یک سری چیزهای خوب، باعث می شود چیزهای بهتری را به دست آورید! من از تو و مادرت دل کندم تا بتوانم نوکری حضرت زینب علیها السلام را به دست آورم و آرزو دارم خدا در این سفر به من نگاه کند. سعی کن جویری زندگی کنی که خدا عاشقت بشود و اگر خدا عاشقت بشود، خوب تو را خریداری می کند.»

شهدا این گونه اهل تجارت بودند و در تجارت هم بیشتر از همه منفعت کسب می کردند.

۱. علل الشرائع، ج ۱، ص ۹

۲. سوره توبه، آیه ۱۱۱

شما مخلص تر از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در عالم سراغ دارید؟

امیرالمؤمنین ع فرمود:

«مَا أَحْسَنْتُ إِلَى أَحَدٍ قَطُّ»

من به هیچ وجه به احدی احسان نکردم! وقتی مردم این سخن حضرت را شنیدند، یک دفعه سرشان را از روی تعجب بلند کردند. بعد، حضرت این آیه قرآن را خواند:

«إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا»^۱

هر کار خوبی برای کسی انجام بدهی، برای خودت کرده‌ای.^۲

کدام منفعت طلبی مذموم است؟

سؤال اینجاست: کدام نوع از منفعت طلبی مذموم و قبیح است؟

عرض کردیم منفعت طلبی به خودی خود بد و مذموم نیست بلکه آن چیزی که به عنوان منفعت طلبی بد مطرح است، آن است که انسان به دنبال منفعت آنی، زودگذر و عجولانه باشد.

در قرآن وقتی خدا از خلقت انسان صحبت می کند می فرماید که «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ»؛ انسان از شتاب و عجله آفریده شده است.

در تفسیر مجمع البیان ذیل این آیه آمده است: «انسان عجول آفریده شده است و در کارها دوست می دارد عجله کند و هر چه را دوست می دارد به دنبال آن می شتابد.»^۳

ویژگی عجول این است که در هر امری منافع کوتاه مدت را نگاه می کند و کاری به منافع بالاتر و بزرگ تر ندارد؛ در واقع منافع زودگذر برایش مهم تر از منافع ماندگار و طولانی مدت است.

عجله؛ دشمن منافع بلندمدت ما

دشمنی در وجود ما هست به نام «عجله» که مانع رسیدن به منافع بلندمدت است. آدمی هر چیزی را می خواهد، جدای از اینکه آن را می خواهد با عجله هم می خواهد. این عجله و شتاب زدگی کار ما را خراب

۱ سوره اسراء، آیه ۷

۲ نثر الدر، ج ۱، ص ۲۹۳ و تفسیر جوامع الجامع، ج ۲، ص ۳۱۸

۳ ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۱۲۳

می کند. اگر علاقه های پشت سر هر رفتار بدی را از هم تفکیک کنیم، یک پای ثابت همه بدی های ما میل به عجله و شتاب است؛ یعنی معمولاً شما نمی توانید علاقه های بدی را پیدا کنید که منجر به یک رفتار بد شده باشد مگر اینکه عجله در میان آن علاقه های بد باشد.

ما آدم هایی هستیم که با عجله عجین هستیم. همیشه باید نسبت به هر تصمیم و انتخابی به خودمان سوءظن داشته باشیم؛ به خودمان تشر بزنییم که: «عجله نکرده ای؟» شاید این تشر زدن ها عامل نجات شود.

خداوند در آیه ۱۱ سوره اسراء می فرماید: «وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا» انسان، عجول است.

آدم های عجول و ضعیف دنبال منافع کوتاه مدت هستند؛ اما آدم های صبور و قوی به دنبال منافع بلندمدت هستند.

چرا آدم ها در انتخاب های خودشان اشتباه می کنند؟

چون اولاً، منافع بلندمدت خود را نمی بینند و ثانیاً، منافع کم خود را نگاه می کنند، آن هم نه دقیق! اکثر ما انسان ها فقط همین جلوی پای خودمان را می بینیم و هیچ کاری با ۱۰۰ قدم یا هزار قدم جلوتر از خود نداریم و تازه همان چیزی را هم که می بینیم، تمام آن را نمی بینیم و به حداقل ها قانع هستیم؛ غافل از اینکه منافع بیشتری می تواند در اختیار ما باشد.

چند بار اتفاق افتاده است که تصمیمی در زمینه ای خاص می گیریم، اما بعد از گذشت مدتی با خود می گوئیم: اگر فلان کار را انجام می دادم، نفع بیشتری به من می رسید! و بیشتر منفعت کسب می کردم.

کسی نمی تواند بگوید من بدون در نظر گرفتن منافع خودم انتخاب می کنم. هیچ آدم عاقلی بدون توجه به منافع خودش انتخاب نمی کند؛ مسئله اینجاست که آدم های عاقل تر، در انتخاب خودشان «منافع بلندمدت» را ترجیح می دهند بر «منافع کوتاه مدت». اگر به آنان بگوییم دوست داری فقط چند ماه از مشکلات اقتصادی حل شود، آن هم سریعاً یا برای همیشه مشکلات حل شود اما با کمی گذر زمان، کدام را انتخاب می کند؟ معلوم است که پاسخ چیست! یقیناً حل شدن تمام مشکلات را انتخاب می کند چرا که منافع بلندمدت ترجیح و برتری دارد بر منافع کوتاه مدت و آنی.

حضرت زهرا علیها السلام برای اینکه مردم را برای رسیدن به انتخاب درست و صحیح کمک کند، از منافع بلندمدت آنها سخن گفت. وقتی زنان انصار و مهاجرین به عیادت حضرت آمده بودند، بی بی دو عالم

فاطمه زهرا علیها السلام در خطبه‌ای که ایراد فرمودند آیه ۹۶ سوره اعراف را تلاوت کردند: «وَأَوَّانَ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَتَقَوَّالْفَتْحَنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۱

و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم؛ ولی (آنها حق را) تکذیب کردند؛ ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.

حضرت آیه الله مکارم شیرازی ذیل این آیه برکت را این‌گونه تفسیر می‌کنند:

«برکات» جمع «برکت» است و این کلمه در اصل به معنی «ثبات» و استقرار چیزی است و به هر نعمت و موهبتی که پایدار بماند اطلاق می‌گردد، در برابر موجودات بی‌برکت که زود فانی و نابود و بی‌اثر می‌شوند.^۲

حضرت زهرا علیها السلام با اشاره به نعمت پایدار، قصد داشتند آنها را به سوی منافع بلندمدت و همیشگی سوق دهند، اما از آنجا که آنان نگاه عجولانه، زودگذر و آنی داشتند، منافع کوتاه‌مدت را بر منافع بلندمدت ترجیح داده و دست از یاری حضرت برداشتند. حتی حضرت برای نجات آنان به همراه همسر و فرزندان در خانه انصار و مهاجرین رفتند، اما از میان تمام کسانی که غدیر را درک کرده بودند فقط ۴۴ نفر پذیرفتند به سمت ولایت و امیرالمؤمنین بیایند! و طبق گفته سلمان فارسی فقط ۴ نفر آمدند.^۳ یعنی از میان تمام مردم مدینه فقط ۴ نفر به منفعت بلندمدت توجه داشتند.^۴

۱. خطبه حضرت زهرا علیها السلام در جمع زنان مهاجر و انصار

۲. تفسیر نمونه، ج ۶ ص ۲۶۷

۳. الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء، الأنصاری، ج ۱۱، ص ۱۳۶؛ کتاب سلیم بن قیس الهمدانی، ج ۲، ص ۵۸۰ سلمان نقل می‌کند:

«فلما أن كان الليل حمل علي عليها السلام فاطمة عليها السلام علي حمار وأخذ بيدي ابنيه الحسن والحسين عليهما السلام؛ شب‌هنگام امیرالمؤمنین و زهرا مرضیه و حسنین علیهما السلام به درب خانه همه مهاجرین و انصار می‌رفتند، «فلم يدع أحدا من أهل بدر من المهاجرین و لا من الأنصار إلا أتاه فی منزله فذكرهم حقه و دعاهم إلى نصرته، فما استجاب له منهم إلا أربعة و أربعون رجلا»؛ و به آنان حقیقت را یادآوری می‌کردند و یاری می‌جستند، اما از بین آن همه جمعیت فقط ۴۴ نفر قبول کردند که حضرت را یاری کنند، «فأمرهم أن یصبحوا بكرة محلّین رءوسهم معهم سلاحهم لیبایعوا علی الموت»؛ حضرت به آنان فرمود: سرهای خود را بترشید و سلاح به دست به میدان بیایید، «فأصبحوا فلم یواف منهم إلا أربعة. فقلت لسلمان: من الأربعة؟ فقال أنا و أبوذر و المقداد و الزبیر بن العوام»؛ متأسفانه از بین آن جمع فقط ۴ نفر پای دین خدا ایستادند: سلمان، ابوذر، مقداد و زبیر.

۴. در مناطقی که اهل سنت زندگی نمی‌کنند، می‌توانید از خطبه فدکیه و پاسخ‌های غاصبین خلافت برای مردم مستندانی را درباره منفعت‌طلبی مردم مدینه ذکر کنید که چطور به حضرت زهرا پاسخ دادند و او را در برابر منافع دنیایی مردم مدینه قرار دادند:

این نگاه منفعت‌طلبانه در تمام مراحل زندگی ما انسان‌ها جاری و ساری است.

نتیجه منفعت‌طلبی عجولانه شخصی می‌شود به نام عمرسعد؛ فردی که هم‌بازی سیدالشهدا در کودکی بوده است و دیده است که آقا رسول خدا حسین را بر دوش خود سوار می‌کردند، دیده است که پیامبر مکرراً حسین را می‌بوسیدند، دیده است که پیامبر چقدر به حسین محبت می‌کردند و چه ارادتی به این خانواده داشتند. عمر سعد تمام اینها را دیده بود، اما منفعت‌طلبی عجولانه او را به ورطه هلاکت کشاند! و در حساس‌ترین لحظه انتخاب، غیر فاطمی انتخاب کرد.

همه گفتگوی میان سیدالشهدا و عمر سعد را شنیده‌اید:

امام فرمودند: «رها کن لشکر ابن زیاد را و در زمره یاران من قرار بگیر.»

عمرسعد گفت: «اگر این کار را انجام بدهم خانه‌هایم را خراب می‌کنند.»

- «من بهترش را در مدینه به تو می‌دهم.»

«اگر چنین کنم خانواده‌ام در خطر هستند.»

- «من تضمین می‌کنم که اتفاقی برای آنها رخ ندهد.»

هر چه امام اصرار کردند عمر سعد نپذیرفت؛ وقتی نگاه، عجولانه شد آینده‌نگری از دست خواهد رفت.

امام وقتی دیدند او از تصمیم خود کوتاه نمی‌آید فرمودند: «تو هرگز از گندم ملک ری نخواهی خورد.»

نکته قابل توجه این است که امام در این گفتگو به عمر سعد وعده خانه‌ای در مدینه دادند. این نشان می‌دهد که عمرسعد زنده می‌ماند و در آن خانه زندگی می‌کرد؛ یعنی اگر کسی منفعت زودگذر را انتخاب نکند به منافع دنیایی هم خواهد رسید و در مقابل اگر انسان در منفعت‌طلبی عجول باشد به منافع دنیایی هم نخواهد رسید.

شما نگاه کنید به تاریخ، شخصی را می‌شناسیم که در ۸ سالگی اسلام می‌آورد؛ طبق گفته سلمان فارسی، جزء ۴ نفری است که به حمایت از امیرالمؤمنین (علیه السلام) به پا می‌خیزد و لیبیک امام را پاسخ می‌گوید؛ از جمله کسانی است که در مقابل خلافت خلفا می‌ایستد و از جانشینی امیرالمؤمنین (علیه

«وَقَدْ جَمَلْنَا مَا حَاوَلْتَهُ فِي الْكِبْرَاعِ وَالسَّلَاحِ، يُقَاتِلُ بِهَا الْمُسْلِمُونَ وَيُجَاهِدُونَ الْكُفَّارَ، وَيُجَالِدُونَ الْمَرْدَةَ الْفُجَّارَ، وَ ذَلِكَ بِاجْتِمَاعِ الْمُسْلِمِينَ، لَمْ أَنْفَرْدُ بِهِ وَخُدَى، وَلَمْ أُسْتَبَدَّ بِمَا كَانَ الرَّأْيُ عِنْدِي، وَ هَذِهِ حَالِي وَ مَالِي، هِيَ لِكِ وَ تَبِيْنٌ يَدِيكِ، لَا تَزْوِي غَنَكِ وَ لَا تَنْخِرُ دُونَكِ.» و ما آنچه را که (از فدک) می‌خواهی در راه خرید اسب و اسلحه قرار دادیم تا مسلمانان با آن کارزار کرده و با کفار جهاد نموده و با سرکشان بدکار جدال کنند و این تصمیم به اتفاق تمام مسلمانان بود و تنها دست به این کار نزدم و در رأی و نظرم مستبدانه عمل نمودم و این حال من و این اموال من است که برای تو و در اختیار توست و از تو دریغ نمی‌شود و برای فرد دیگری ذخیره نشده است.

السلام) دفاع می‌کند. جزء کسانی است که نه تنها در سقیفه شرکت نمی‌کند بلکه در شورای شش نفره هم به خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام رأی می‌دهد. کسی است که به فرموده امیرالمؤمنین (علیه السلام)، بارها و بارها غم از چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله زدوده، کسی است که پیامبر لقب سیف الإسلام را به او می‌دهد. همین شخص پس از خلافت حضرت، به خاطر مطامع کوتاه‌مدت دنیوی مقابل حضرت ایستاد و ملعون ازل و ابد شد. زبیری که شمشیرش برطرف‌کننده غم از دل پیامبر خدا بود تبدیل می‌شود به زبیری که مقابل ولی زمان و جانشین پیغمبر خدا شمشیر کشیده و مقابل امام زمان خویش می‌ایستد. وقتی نگاه زبیر فقط منفعت دنیایی زودگذر می‌شود، مقابل امامی می‌ایستد که خود برای به حکومت رسیدنش تلاش کرده بود.

ما چوب انتخاب‌های خود را می‌خوریم نه چوب انقلاب را!

تاریخ نشان داده آدم‌هایی که به دنبال منافع آبی و زودگذر بودند، موفق نشدند به طور کامل از این منافع بهره ببرند. امام صادق علیه السلام در روایتی ذیل آیه شریفه «وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ تَأْمُرُوا فَمَمَّسِكُوا النَّارَ وَمَالَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ تُرَاهِنُونَ»^۱ می‌فرماید:

«إِنَّ قَوْمًا مِمَّنْ آمَنَ بِمُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالُوا؛

همانا بعضی از افرادی که به حضرت موسی علیه السلام ایمان آورده بودند، با خود گفتند:

«لَوْ أَنَّا عَسَكَرَ فِرْعَوْنَ وَكُنَّا فِيهِ وَنَلْنَا مِنْ دُونِهِ، فَإِذَا كَانَ الَّذِي نَرْجُوهُ مِنْ ظُهُورِ مُوسَى علیه السلام صِرْنَا إِلَى اللَّهِ، فَعَلُوا؛

چنانچه ما بر لشکر فرعونیان وارد شویم و از (مال و منال) دنیای فرعون برخوردار گردیم، به آنچه بر ظهور حضرت موسی آرزو می‌کشیدیم، خواهیم رسید و برنامه خود را انجام دادند.

۱. سوره هود، آیه ۱۱۳. «رکون» به معنای صرف اعتماد نیست، بلکه اعتمادی است که توأم با میل باشد و به همین جهت است که با حرف «الی» متعدی می‌شود، نه با «علی» و تفسیری که اهل لغت برای آن کرده‌اند تفسیر به معنای اعم است و این خود عادت و رسم اهل لغت است. رکون به سوی ستمکاران، یک نوع اعتمادی است که ناشی از میل و رغبت به آنان باشد، حال چه این رکون در اصل دین باشد، مثل اینکه پاره‌ای از حقایق دین را که به نفع آنان است بگوید، و از آنچه به ضرر ایشان است دم فروبندد و افشاء نکند و چه اینکه در حیات دینی باشد مثل اینکه به ستمکاران اجازه دهد تا به‌نوعی که دلخواه ایشان است در اداره امور مجتمع دینی مداخله کنند و ولایت امور عامه را به دست گیرند و چه اینکه ایشان را دوست بدارد و دوستی‌اش منجر به مخالفت و آمیزش با آن شود و در نتیجه در شئون حیاتی جامعه و یا فردی از افراد اثر سوء بگذارد. طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی - ایران - قم، چاپ: ۵، ۱۳۷۴ ه. ش. ج. ۱۱، ص ۶۷

منفعت طلبی آنی و زودگذر این افراد که مؤمن به موسی بودند، باعث شد از پیامبر خدا جدا شوند.

«فَلَمَّا تَوَجَّهَ مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ إِلَى الْبَحْرِ هَارِبِينَ آمِنَ فِرْعَوْنَ».

پس همین که موسی علیه السلام با همراهان خود به سمت دریا رهسپار شدند و خواستند که از فرعون نجات یابند.

«رَكِبُوا دَوَابَّهُمْ وَأَسْرَعُوا فِي السَّيْرِ لِيُؤْفُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ، فَيَكُونُوا مَعَهُمْ».

این افراد (نیز) سوار چهارپایان خود شده و با سرعت حرکت کردند تا موسی و همراهان او را دریابند و با ایشان باشند.

«فَبَعَثَ اللَّهُ غَزَّوَجَلَّ آمَلَايِكَةَ فَضَرَبَتْ أَفْضَرُ نُؤَا [وَجُوهَ دَوَابِّهِمْ، فَزَدَّتْهُمْ إِلَى عَسْكَرِ فِرْعَوْنَ، فَكَانُوا فِي مَنَ عَرِقَ مَعَ فِرْعَوْنَ.»^۱

خداوند عزّ و جلّ فرشته‌هایی را فرستاد تا بر صورت چهارپایان زند و به سمت لشکرگاه فرعون بازشان گردانند و اینان در بین افرادی قرار گرفتند که با فرعون غرق شدند.

این یک سنت الهی است که خدا در عالم قرار داده؛ اگر عجله کردیم و به طمع منافع آنی به جای دل بستن به خدا به کدخدا دل بستیم و رفع همه امور معیشتی و اقتصادی زندگی مردم را به مذاکره با و وابستگی و دل خوش کردن به فرعون زمان گره زدیم، آیا عاقبتی بهتر از این خواهیم داشت؟

الآن هم در انتخابات باید مراقبت کنیم دوباره گرفتار توهم اقتصاد عاریتی و وابسته به آمریکا نشویم. باید کاندیدهایی به مجلس وارد شوند که اعتقاد به اقتصاد مقاومتی و تکیه بر توان داخلی داشته باشند.

الآن متأسفانه در برخی شهرها شاهد هستیم که کاندیدی بر اساس منفعت طلبی‌های مادی و قبیله‌ای رأی می‌آورند و وارد مجلس می‌شوند. خب چرا مردم بر اساس قبیله‌گری و منافع قبیله‌ای رأی می‌دهند؟ چرا نگاه نمی‌کنند که آیا این فرد از هر قبیله‌ای که باشد، صلاحیت لازم را برای نمایندگی مجالس و دفاع از حقوق مردم دارد یا خیر؟!

به نظر شما نماینده‌ای که با توزیع سبد کالا و شام از مردم رأی بگیرد، وقتی وارد مجلس بشود می‌تواند حریت خودش را حفظ کند و از حقوق مردم دفاع کند؟ کسی که با شام رأی آورده و وارد مجلس شده، با شامی هم حقوق مردم را خواهد فروخت!

جالب اینجا است که در برخی از مناطق مردم تصور می کنند اگر شام یک کاندید را خوردند، مدیون و نمک گیر این شخص شده اند و در هر صورت، حتی اگر صلاحیت نداشته باشد، باید به او رأی بدهند؛ غافل از اینکه این نوع رأی دادن فروختن رأی محسوب می شود و بر طبق نظر مراجع فروختن رأی چون خلاف مقررات انتخابات کشور است حرام شرعی است.

اگر بنا است منفعت طلبانه در انتخابات شرکت کنیم، بر اساس منافع بلندمدت رأی بدهیم. نماینده ای که صلاحیت لازم را داشته باشد و به مجلس وارد بشود می تواند از منافع شما دفاع کند. مسئله انتخابات مجلس مسئله کوچکی نیست!

ما در حال حاضر چوب انتخاب های خودمان را می خوریم، نه چوب این انقلاب را! این انقلاب بر پایه انتخاب های مردمی شکل گرفته است و هر چه ضربه می خوریم به دلیل انتخاب هایی است که بر اساس منفعت طلبی کم و پست انجام می دهیم.

واقع بینی، بهترین راه برای کنترل منفعت طلبی

چگونه منفعت طلبی عجولانه را کنار بگذاریم تا چون عمرسعدا و زبیر بن عوامها در زندگی خود تصمیم نگیریم؟

انسان هایی که می خواهند در زندگی خود انتخاب فاطمی داشته باشند، باید نسبت به عالم واقع بین باشند؛ منافع واقعی خود را ببینند نه منافع زودگذر و فانی را. دشمن از این راه وارد می شود و با تزیین برخی منافع فانی ما را از توجه به منافع باقی منحرف می کند و نمی گذارد به آنها برسیم.

برای رسیدن به واقع بینی باید چه کرد؟

منافع انسانها را به منزله یک خط در نظر بگیرید که زیر آن خط می شود کفاف و بالای آن خط می شود رفاه.

طبق این تعریف اگر فردی به سمت رفاه زدگی برود، در واقع به سمت منافع غیرواقعی خود حرکت کرده است. به همین دلیل است که افراد رفاه زده در مقایسه با افراد قانع که به دنبال منافع مورد نیاز هستند، کمتر از زندگی خود لذت می برند و نمی توانند از منافع بی شمار دنیا استفاده کنند؛ درحالی که فردی که به قدر کفاف خود از دنیا برداشت می کند، از همان مقدار کفاف زندگی اش بیشتر از انسان رفاه زده لذت

می‌برد؛ چون این شخص قانع از کمترین منافع دنیایی لذت می‌برد ولی آن فرد رفاه‌زده همیشه یا نگران از دست دادن منافع دنیایی خویش است یا به دنبال کسب منافع بیشتر.

شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی از نوفلی نقل کرده که علی بن الحسین علیه السلام فرمود:

حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بیابان به شتربانی رسیدند و مقداری شیر از او تقاضا کردند، در پاسخ گفت: «آنچه در سینه شتران است اختصاص به صبحانه اهل قبیله دارد و آنچه در ظرف دوشیده‌ایم شامگاه از آن استفاده می‌کنند.» آن جناب دعا کردند: «خداوندا مال و فرزندان این مرد را زیاد کن.»

از او گذشتند و به ساربان دیگری برخوردند، از او هم درخواست شیر کردند. ساربان سینه شتران را دوشید و محتوای ظرف‌های خود را در میان ظرف‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله ریخت و یک گوسفند نیز اضافه بر شیر تقدیم نمود و عرض کرد: «فعلاً همین مقدار پیش من بود، چنانچه اجازه دهید بیش از این تهیه و تقدیم کنم.» پیغمبر صلی الله علیه و آله دست خویش را بلند کرد و دعا فرمود: «خداوندا به اندازه کفایت به این ساربان عنایت کن.» همراهان عرض کردند: «یا رسول الله آنکه درخواست شما را رد کرد برایش دعایی کردی که ما همه آن دعا را دوست داریم، ولی برای کسی که حاجت شما را برآورد از خداوند چیزی خواستید که ما دوست نداریم.»

فرمود: «و ما قل و کفی خیر مما کثر و الهی»؛ کمی که کافی باشد بهتر از ثروت زیادی است که انسان را به خود مشغول کند.

همچنین دعا کردند: «الله ارزق محمدا و آل محمد الکفاف»؛ خدایا به محمد و آل او به مقدار کفایت لطف فرما.

ای بچه هیتی‌ها، اگر کسی نگاه واقع‌بینانه نسبت منافع و مطامع دنیا داشته باشد، اگر کسی به اندازه کفاف خود به دنیا نگاه کند می‌شود مثل شهید ابراهیم هادی:

سردار محمد کوثری فرمانده اسبق لشکر حضرت رسول صلی الله علیه و آله ضمن بیان خاطراتی از ابراهیم تعریف گفت: در روزهای اول جنگ در سرپل ذهاب به ابراهیم گفتم:

« برادر هادی، حقوق شما آماده است هر وقت صلاح می‌دانی بیا و بگیر.»

در جواب خیلی آهسته گفت: «شما کی میری تهران؟»
گفتم :

«آخر هفته.» گفت: «سه تا آدرس می نویسم. تهران رفتی حقوقم رو درب این خونه ها بده!»
من هم این کار را انجام دادم. بعدها فهمیدم هر سه، از خانواده های مستحق و آبرودار بودند.
آقا ابراهیم عاشق حضرت زهرا بود این خصلت ها را از بی بی دو عالم آموخته بود. شب عروسی حضرت
زهرا گردنبند خود را به سائل هبه کرد ولی چند سال بعد در همین مدینه با مادر سادات چه کردند؟
کسی که تمام مردم دیدند پیامبر هر روز به در خانه او می آمد و بلند می فرمودند:
«السلام علیک یا اهل بیت النبوه»، بعد از پیامبر ...

وای من وای من وای من میخ در و سینه زهرای من



ماهیت جلسه پنجم:

در این جلسه به مهم ترین عامل مؤثر در نزدیک شدن انتخاب های ما به انتخاب های حضرت زهرا (علیها السلام) یعنی ایمان اشاره می کنیم. اگر انتخاب های حضرت زهرا (علیها السلام) در سبک زندگی ایشان برای ما صرفاً در حد یک اعتقاد باقی مانده است و به زندگی ما سرایت نمی کند به دلیل فاصله داشتن ایمان ما با ایمان حضرت است.

جلسه پنجم؛ ارتباط ایمان فاطمی با انتخاب فاطمی

بهترین منزل

در دنیا خانه‌ها و قصرهای بزرگی هست با مساحت‌های شگفت‌آور و سقف‌هایی که چشم خیلی‌ها را با خودش همراه می‌کند و تزییناتی که دل خیلی‌ها را با خودش می‌برد، در همین دنیا خانه بی‌نظیری وجود دارد که اگر تمام انسان‌های با تمام قدرتشان جمع بشوند قدرت ساخت این خانه را یا حتی یک آجرش را ندارند و دست هیچ انسانی به سقفش نخواهد رسید. خانه‌ای که باید برای دیدن وسعت و عظمتش چشم سرت را به روی بدی‌ها ببندی و چشم دلت را با نور الهی روشن کنی. این خانه، خانه بهترین زن و مرد عالم یعنی صدیقه طاهره و امیرالمؤمنین علیه السلام است.

امام باقر علیه السلام روایت زیبایی در وصف این خانه دارند که دل هر شیعه‌ای را با خودش تا عرش می‌برد: «بَيْتُ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ حُجْرَةُ رَسُولِ اللَّهِ؛ خانه علی و فاطمه حجره رسول الله صلی الله علیه و آله است؛ «وَسَقْفُ بَيْتِهِمْ عَرْشُ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ و سقف خانه‌شان عرش رب العالمین؛ «وَفِي قَعْرِ بَيْتِهِمْ فُرْجَةٌ مَكْتُوْطَةٌ إِلَى الْعَرْشِ مِعْرَاجُ الْوَحْيِ؛ و الملائكة تُنَزِّلُ عَلَيْهِمْ بِالْوَحْيِ صَبَاحًا وَمَسَاءً وَكُلَّ سَاعَةٍ وَطَرَفَةَ عَيْنٍ؛ و در انتهای خانه‌شان شکافی است که از آن تا عرش، پرده از معراج وحی برداشته شده؛ «والملائكة لَا يَنْقَطِعُ فَوْجُهُمْ؛ فَوْحٌ يَنْزِلُ، وَفَوْحٌ يَصْعَدُ؛ و ملائکه صبح و شام و هر ساعتی و هر لحظه با وحی بر آنان نازل می‌شوند و رشته فوج ملائکه نازل شده قطع نمی‌شود؛ گروهی فرود می‌آیند و دسته‌ای بالا می‌روند؛ «وَأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَشَفَ لِإِبْرَاهِيمَ علیه السلام عَنِ السَّمَاوَاتِ حَتَّىٰ ابْصَرَ الْعَرْشَ؛ وَزَادَ اللَّهُ فِي قُوَّةِ نَاطِرِهِ؛ همانا خداوند تبارک و تعالی برای ابراهیم از آسمان‌ها پرده برداشت تا آنکه عرش را دید و خدا به قوت دیده او افزود؛ «وَأَنَّ اللَّهَ زَادَ فِي قُوَّةِ نَاطِرِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ ^ع وَنَوَّابَصِرُونَ الْعَرْشَ وَلَا يَجِدُونَ لِبُيُوتِهِمْ سَقْفًا غَيْرَ الْعَرْشِ؛ و همانا خداوند بر قوت دیده محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نیز بیفزود و عرش را مشاهده می‌کردند و جز عرش سرپوشی برای خانه‌هایشان نمی‌دیدند؛ «فَبُيُوتُهُمْ مُسَقَّفَةٌ بِعَرْشِ الرَّحْمَنِ؛ خانه‌هایشان به عرش رحمان مسقف است.^۱

وقتی که مجلسی برای اهل بیت (علیهم السلام) تشکیل شده ملائک را به زمین می‌کشد، جای تعجب ندارد خانه اهل بیت و مادر سادات این‌طور محل فرود ملائک باشد!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«هیچ مجلسی در یاد اهل بیت (علیهم السلام) من تشکیل نمی شود مگر آنکه ملائکه نازل می شوند و اطراف آن جماعت را می گیرند تا آنکه متفرق شوند. آنگاه که به آسمان عروج می کنند ملائکه آسمان می گویند: از شما بویی استشمام می کنیم که بهترین بوهای خوش است. می گویند: در نزد قومی نشستیم که فضایل و مناقب محمد و آتش (علیهم السلام) را ذکر می کردند و از بوی آنها معطر شدیم. ملائکه آسمان می گویند: ما را ببرید تا ما نیز با ایشان بنشینیم. آن ملائکه می گویند: آنان متفرق شدند و هر یک به منزل خود رفتند. میگویند: ما را ببرید تا از آن مکان معطر شویم.»^۱

این چند شب از انتخاب و ریشه های انتخاب و اینکه انتخاب های غیر فاطمی چیست و انتخاب فاطمی کدام است صحبت شد. طبیعتاً هر قدر انتخاب های ما فاطمی تر باشد، به حضرت زهرا علیها السلام نزدیک تریم. سؤالی که امشب درصدد پاسخ به آن هستیم این است:

چگونه می توانیم انتخاب هایمان را فاطمی کنیم؟ اطلاعات ما از زندگی حضرت در حد خودمان خوب است و هرچند این اطلاعات را داریم ولی وقتی که خوب نگاه می کنیم می بینیم که زندگی های ما فاصله چشم گیری تا زندگی حضرت دارد.

انگار زندگی حضرت زهرا علیها السلام یک زندگی رؤیایی است که فقط باید برای لحظاتی از شنیدن این زندگی لذت ببریم و قرار نیست مثل ایشان زندگی و انتخاب کنیم! یعنی زندگی حضرت برای ما ارزش است اما فقط باید در کتابها و فیلمها و سر منبر از آن صحبت بشود نه اینکه در تار و پود زندگی واقعی مان جریان داشته باشد!

ما همیشه در زندگی خودمان در معرض انتخاب های بزرگ و کوچک هستیم. گاهی این انتخاب زیاد در زندگی ما اثر ندارد و بنابراین روی آن خیلی تأمل نمی کنیم. گاهی هم انتخاب ما کل مسیر زندگی را تغییر می دهد؛ بنابراین خیلی برای ما مهم و حساس است؛ مثل انتخاب همسر، انتخاب شغل، انتخاب رشته. در این موارد حاضریم هزینه کنیم، پول خرج کنیم تا بتوانیم درست انتخاب کنیم چراکه گاهی یک «انتخاب غلط» سالها پشیمانی به دنبال دارد.

انتخاب مهریه میلیاردی یا چند صد درهمی؟

همه ما از شنیدن داستان های زندگی حضرت زهرا و امیرالمؤمنین علیهما السلام و نوع انتخاب هایشان در زندگی لذت می بریم، ولی خودمان در زندگی واقعی نمی توانیم این طور انتخاب کنیم. این یک سؤال بزرگ است که چرا چنین داستان هایی را از حضرت زهرا علیها السلام و حضرت امیرالمؤمنین علیهما السلام شنیده ایم و تحسین نیز

می‌کنیم ولی در زندگی خودمان رنگ و بوی کمی از آن دیده‌ایم؟ من کاری با آدم‌هایی که به‌ظاهر مذهبی و اهل روضه نیستند ندارم. داریم خصوصی بین خودمان صحبت می‌کنیم، هر روز در این شهر تعداد روضه‌ها زیاده‌تر می‌شود اما زندگی‌های ما فاطمی نمی‌شود.

خوب دقت کنید. شب‌های گذشته بحث و سؤال درباره این بود چرا مردم مدینه انتخاب فاطمی نداشتند و جواب این بود که مینا و بصیرت فاطمی نداشتند و معارف عمیقی مثل ولایت را نفهمیده بودند، اما بحث امشب چیز دیگری است. بحث سر انتخاب‌هایی از حضرت زهرا علیها السلام است که همه به درستی آنها معرفت و شناخت داریم و مطمئن هم هستیم که این نوع زندگی و انتخاب‌ها ارزشمند هستند و حتی آرزوی ما این است که لحظاتی پای روضه بنشینیم و از این زندگی فاطمی بشنویم و لذت ببریم و سؤال این است که چرا این شنیدن به رفتار تبدیل نمی‌شود؟

من می‌شنوم که حضرت زهرا شب عروسی لباسشان را به زن فقیر دادند یا سه شب غذای خانواده را به مسکین و اسیر و یتیم دادند. از شنیدن این مطلب لذت می‌برم اما از در مجلس روضه که بیرون می‌روم نمی‌توانم دست توی جیبم کنم که یک یتیم و فقیر را ناامید نکنم. حضرت زهرا علیها السلام در نماز شبش برای همه همسایه‌ها دعا می‌کند، همسایه‌هایی که سوختن در خانه حضرت را تماشا می‌کردند. شاید از شنیدن این همه گذشت بی‌بی اشک هم از چشمم جاری بشود، اما دل خودم از کینه سیاه شده است. رفقا، واقعاً تاکنون به این سؤال فکر کرده‌اید که ما که برعکس مردم مدینه و کوفه ارزش‌های فاطمی را قبول داریم چرا به این ارزش‌ها پایبند نیستیم؟

مثلاً فردی خیلی بلند و رسا می‌گوید رزاق خداست، بعد می‌گوییم پس چرا ازدواج نمی‌کنی؟ چرا بچه‌دار نمی‌شوی؟! چرا دخترت را به همسری این جوانی که گرچه خانه و ماشین ندارد ولی ایمان و همت خوبی دارد، در نمی‌آوری؟! جوابش با آن ادعای اولش نمی‌خواند!

مشکل اصلی همان نکته‌ای است که در شب دوم به آن پرداختیم؛ نسبت به این مسائل علم داریم ولی گرایش‌های ما با این مسائل هماهنگ نیست؛ علم داریم ولی ایمان و باور قلبی نداریم.

ایمان فاطمی

خداوند در یکی از آیات به همین مشکل اشاره می‌کند. در آیه ۱۱ سوره حجرات خداوند متعال می‌فرماید:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»؛

عرب‌های بادیه‌نشین گفتند: «ایمان آورده‌ایم» پیامبر بگو: «شما ایمان نیاورده‌اید، ولی بگویید اسلام آورده‌ایم»، هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است!

اسلام یعنی خوبی‌ها را دانستن و این خیلی فرق دارد با وقتی که ارزش‌ها و خوبی‌ها قلبت را بگیرد. اگر می‌خواهید متوجه شوید ته قلبتان چیست به اعمالتان نگاه کنید. حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چقدر زیبا فرمودند:

«الإيمانُ والعملُ أخوانٌ شَرِيكانِ في قَرْنٍ، لا يَقْبَلُ اللهُ أَحَدَهُما إلاَّ بِصاحِبِهِ»؛

ایمان و عمل دو برادر بسته به یک ریسمان‌اند. می‌خواهی ببینی چقدر اعتقادات به ته قلبت نفوذ کرده بین چطور انتخاب و عمل می‌کنی.

محبین حضرت زهرا یک دعا می‌کنم بلند آمین بگویید: خدایا به برکت اشک‌هایی که در مظلومیت امیرالمؤمنین و حضرت زهرا عَلَيْهِمَا السَّلَام از چشم‌های ما روان شد، قلب ما را مملو از نور فاطمی کن.

رفقا، ایمان قلبی قدرتی دارد که می‌تواند زندگی ما را متحول کند. امشب قصد ندارم از قیامت صحبت کنم و بگویم نور ایمان فاطمی در قیامت چه غوغایی به پا می‌کند، فقط به برخی ثمرات ایمان در زندگی دنیایی اشاره می‌کنم. رفقا، نگاهی به زندگی‌ها و مشکلات بیندازید. وقتی دقیق نگاه کنید ریشه همه آنها قلبی است که نور ایمان فاطمی در آن راهی ندارد. ریشه بیشتر مشکلات در دل‌هایی است که محل کینه و حسد و حرص و بی‌حیایی و ... شده است؛ دلی که نور ایمان در آن نفوذ کرده باشد از همه اینها خالی است.

رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره دخترش حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام می‌فرماید:

«إِنَّ إِيَّتِي فَاطِمَةَ مَلَأَ اللهُ قَلْبَهَا وَجَوَّارِحَهَا إِيمَانًا وَيَقِينًا إِلَى مَشَاشِهَا»؛^۲

به تحقیق دخترم فاطمه، قلب و تمام جوارحش مملو از ایمان و یقین گشته، به طوری که بالاتر از آن مرتبه، ایمان و یقینی قابل تصور نیست.

از این حدیث و سخنان قبل درمی‌یابیم ایمان فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام نه صرفاً ایمان قلبی است که در حد یک باور و اعتقاد درونی باشد و اعمال او تحت تأثیر شرایط، محیط، عادت، تربیت و ... قرار گیرد؛ و نه صرفاً جنبه

فعلی و عملی دارد بلکه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره ایمان وی می‌فرماید:

«خداوند قلب و عمل او را مملو از ایمان کرده است.»

۱. کنز العمال، ص ۵۹

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۸۵؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۹، شماره ۳۴؛ دلائل الامامة، ص ۴۸

هر گاه این ایمان قلبی در اعمال انسان اثر گذاشت و جسم و جانش در یک جهت به حرکت درآمد، به ایمان عملی نیز رسیده است و انتخابها و تصمیم‌هایش بر اساس ایمان شده است.

پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این مورد می‌فرماید:

«الْإِيمَانُ مَا خَلَصَ فِي الْقَلْبِ وَصَدَّقَتْهُ الْأَعْمَالُ»^۱

«ایمان آن است که در قلب ایجاد شود و عمل انسان بر اساس آن انجام پذیرد»؛ یعنی ایمانی که فقط در باطن انسان جای گیرد و عمل انسان را تحت تأثیر قرار ندهد، ایمان حقیقی نیست و مقبول حق تعالی قرار نمی‌گیرد.

ریشه مشکلات

ریشه مشکلات در زبان‌هایی است که به دروغ و غیبت و بدزبانی باز شده است. ریشه بسیاری از طلاق‌ها نگاه‌های هرزه و یله و رهای مرد و زن بی‌ایمان است که به دیگران یا زندگی و امکانات دیگران دوخته می‌شود. ریشه مشکلات، دست‌ها و پاهایی است که نور ضعیف ایمان نمی‌تواند از خطا دور نگهشان دارد. خداوند متعال می‌فرماید:

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنَّىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۲

هر زن یا مردی که کاری نیکو انجام دهد، اگر ایمان آورده باشد زندگی خوش و پاکیزه‌ای بدو خواهیم داد و پاداشی بهتر از کردارشان عطا خواهیم کرد.

خداوند متعال در پاداش زندگی مؤمنانه وعده حیات طیبه داده است. هر کس اهل ایمان شد یک زندگی پاکیزه و خوب خواهد داشت.

زیبایی‌های زندگی

رفقا، باور کنید نور ایمان نه فقط آخرت بلکه همین دنیای ما را هم بهشت می‌کند. شما نگاه کنید به زندگی پر از نور ایمان علی و زهرای عزیز که از امکانات و مادیات و پول خالی بود، اما از نور ایمان پر شده بود و یک قطعه بهشت را روی زمین به وجود آورد. گاهی پیش می‌آید که چند روز هیچ چیز در

۱. تحف العقول، ص ۲۷۶

۲. سوره مبارکه نحل، آیه ۹۷

خانه فاطمه برای خوردن نبود اما یک لحظه هم کدورت و مشکل در این زندگی زیبا به وجود نیامد. یک روز صبح حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام به فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: «آیا غذائی نزد تو پیدا می شود که به من بدهی؟» حضرت زهرا علیها السلام گفت: «نه، به حق آن خدائی که پدرم را به پیامبری و تو را به وصی او بودن گرامی نموده چیزی نزد من نیست. دو روز است که ما چیزی نخورده ایم.» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ای فاطمه! پس چرا به من چیزی نگفتی تا غذایی تهیه کنم؟!» حضرت فرمود: «یا ابالحسن! من از پروردگار خویش خجالت می کشم از تو چیزی بخواهم که برای تو مقدور نباشد.» امیرالمؤمنین علیه السلام سریع از منزل بیرون آمدند و یک دینار قرض کردند تا غذایی تهیه کنند.^۱

رفقا، واقعاً این زندگی زیباتر است یا زندگی ای که در آن شکمها پر اما دلها از نجابت و حیا و متانت فاطمی خالی شده؟

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

«به خدا سوگند در سراسر زندگی مشترکم با فاطمه علیها السلام تا آنگاه که خدای عزیز و جلیل او را قبض روح فرمود هرگز او را خشمگین نساختم و بر هیچ کاری او را اکراه و اجبار نکردم و او نیز هرگز مرا خشمگین نساخت و از من نافرمانی نکرد؛ هر وقت به او نگاه می کردم رنجها و اندوههایم برطرف می شد.»^۲

محبت بی بی نسبت به مولا فوق العاده بود، حتی در اوج سختیها و مشکلات هیچ چیز نمی توانست دلهای آنها را از هم جدا کند؛ چون این دلها با نور ایمان به هم گره خورده بود. سلمان نقل می کند: وقتی علی را به مسجد بردند حضرت زهرا خودشان را به در مسجد رساندند و فرمودند: «ای سلمان! وای بر آنان! می خواهند فرزندانم حسن و حسین را یتیم کنند. به خدا سوگند، ای سلمان از درب مسجد به جایی نمی روم تا اینکه پسرعمویم را با چشمانم سالم ببینم.»

سلمان نزد حضرت علی علیه السلام برگشت و فرمایش حضرت زهرا علیها السلام را باز گو کرد. علی علیه السلام از جا حرکت کرد و از مسجد بیرون آمد.

هنگامی که چشم حضرت به امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد، خود را بر شانه های آن حضرت آویخت و فرمود: «روحم فدای روح تو و جانم سپر بلای تو باد ای ابوالحسن! اگر در شرایط خوب باشی من با تو هستم و اگر در شرایط بدی باشی باز من با تو هستم. نگاه زهرای مرضیه در نگاه مظلومانه علی افتاد و هر دو با هم گریستند.»^۳

۱. بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۴۳۰

۲. بحار، ج ۴۳، ص ۱۳۴، کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۹۲، بیت الاحزان، ص ۳۷

۳. فاطمه زهرا علیها السلام شادمانی دل پیامبر، ص ۴۴۶

اینها زیبایی‌های زندگی فاطمی است. رفقا، کسانی که نور فاطمی در دل‌هایشان تابیده، زندگی‌شان پر است از این لحظات ناب و زیبا.

هر جا از این نور ایمان فاطمی فاصله گرفتیم، ضربه خوردیم. چرا ما به شعارهای انتخاباتی مذاکره با آمریکا رأی دادیم؟ چون ایمان ما به خداوند متعال مانند ایمان حضرت زهرا علیها السلام نیست.

در جامعه ما برخی به جای آنکه برای حل مشکلات اقتصادی به خدا تکیه کنند به کدخدا رو آورده و از او استعانت می‌جویند که البته نه تنها هیچ مشکلی حل نمی‌شود، بلکه روزبه‌روز بر مشکلات افزوده می‌گردد. اقتصاد مقاومتی بر پایه اقتصاد سالم اسلامی تنها راهی است که می‌تواند کشور را از مشکلات اقتصادی بحران نجات دهد. ما چقدر به خدا و دستورالعمل‌های خدا ایمان داریم؟!

خدا می‌فرماید اگر جامعه اسلامی بخواهد پیروز بشود، اقتصادش، زندگی‌اش، معیشتش و ... درست بشود، یک راه بیشتر ندارد و آن «فَلَا تَطْعَمُ الْكَاْفِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِجِهَادٍ كَبِيرٍ»^۱ است. جهادی که قرآن به پیامبرش می‌فرماید: «جِهَادًا كَبِيرًا» جهادی است بزرگ به عظمت رسالت و به عظمت جهاد تمام پیامبران پیشین، جهادی که تمام ابعاد روح و فکر مردم را در برگردد و جنبه‌های مادی و معنوی را شامل شود؛ یعنی عدم تبعیت از کافران.

مقام معظم رهبری در تعریف جهاد کبیر می‌فرماید:

«یعنی اطاعت نکردن از دشمن، از کافر؛ از خصمی که در میدان مبارزه با تو قرار گرفته اطاعت نکن. اطاعت یعنی چه؟ یعنی تبعیت؛ تبعیت نکن. این به معنای قطع رابطه با دنیا نیست؛ بعضی‌ها برای اینکه این سیاست الهی را بکوبند، به دروغ می‌گویند «انقلابیون می‌گویند با دنیا قطع رابطه کنید»؛ نه، ما قائل به قطع رابطه با دنیا نیستیم، قائل به حصار کشیدن دور کشور هم نیستیم؛ رفت‌وآمد بکنند، رابطه داشته باشند، مبادله بکنند، دادوستد بکنند، اما هویت و شخصیت اصلی خودشان را از یاد نبرند؛ این حرف ما است: وَانْتَرُوا الْعُلُوْنَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِيْنَ؛ مثل نماینده نظام اسلامی حرکت بکنند، مثل نماینده نظام اسلامی سخن بگویند.»^۲

اگر ما مردم ایران به این باور رسیدیم که باید نمایندگانی را انتخاب کنیم، رئیس‌جمهوری را انتخاب کنیم، شورای شهری را انتخاب کنیم که به جای دل بستن به کدخدا به خدا ایمان و باور دارد و به ظرفیت درونی مردم ایران اعتقاد دارد، در این صورت می‌توان امید داشت که مشکلات زندگی ما حل

۱. سوره فرقان، آیه ۵۲

۲. بیانات مقام معظم رهبری در مراسم دانش‌آموختگی دانشجویان دانشگاه امام حسین علیه السلام ۹۵/۳/۳

خواهد شد؛ چراکه کیفیت زندگی ما در گرو انتخاب های خود ما است. هر جا این انتخاب های ما بر اساس ایمان و باور قلبی به قدرت خدا در حل مشکلات بود، خدا نیز به کمک ما خواهد آمد.

دو راه تقویت ایمان

اول_ ذکر

حالا که متوجه شدیم که ایمان چقدر در نوع انتخاب ما اثر دارد، به روایت هایی که به ایمان و راهکارهای افزایش آن اشاره دارد یک جور دیگر نگاه می کنیم. امشب که شب آخر جلسات ماست می خواهم چند راهکار افزایش ایمان را برایتان بگویم. گفتنش یک شرط دارد؛ اینکه عزم و اراده داشته باشید و بخواهید به آنها عمل کنید. برای اینکه درجات ایمان ما بالا برود اولین قدم این است دل را دست خدا بسپاریم؛ این دل است که درست انتخاب می کند. اصلاً بگذار خدا تو را مدیریت کند. خدا می ایستد بین قلب تو و خود تو «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»^۱ و نمی گذارد اشتباه انتخاب کنی. امام صادق علیه السلام فرمود:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: أَبِي اللَّهِ أَنْ يُعْرِفَ بَاطِلًا حَقًّا أَبِي اللَّهِ أَنْ يُجْعَلَ لِحَقِّ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ بَاطِلًا لَا شَكَّ فِيهِ وَأَبَى اللَّهِ أَنْ يُجْعَلَ الْبَاطِلُ فِي قَلْبِ الْكَافِرِ الْمُخَالِفِ حَقًّا لَا شَكَّ فِيهِ وَلَوْ لَمْ يُجْعَلْ هَذَا هَكَذَا مَا عُرِفَ حَقُّ مِنْ بَاطِلٍ»^۲
 هر چه به یاد خدا باشیم خدا نیز به یاد ما خواهد بود. خداوند می فرماید: «فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»^۳؛ به یاد من باشید تا به یاد شما باشم!

طوطی همدانی در این خصوص چقدر زیبا سروده است:

الهی دلی ده که جای تو باشد
 لسانی که در وی ثنای تو باشد

الهی بده همتی آن چنانم
 که سعی ام وصول لقای تو باشد

الهی چنانم کن از عشق خود مست
 که خواب و خورم از برای تو باشد

۱. انفال، ۲۴.

۲. المحاسن، ج ۱، ص ۲۷۷

۳. سوره بقره، آیه ۱۵۲

الهی عطا کن به فکرم تو نوری
که محصول فکرم دعای تو باشد

شما بگو به یاد چه هستی تا من به شما بگویم چه چیزهایی را انتخاب می‌کنی!

حضرت زهرا علیها السلام در سرتاسر زندگی به یاد خدا بود و او را فراموش نمی‌کرد.

روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله رو به دخت دلبند خویش کرد و با توجه به مشکلات مادی و نیازهای ضروری زندگی او فرمود: «دخترم! آیا دوست داری دعایی به تو بیاموزم که هیچ‌کس آن را نمی‌خواند مگر آنکه خواسته‌های او تحقق می‌یابد؟»

حضرت زهرا علیها السلام بی‌درنگ پاسخ داد:

«یا آبه! لَهذا حب الی من الدنیا وما فیها»^۱

پدر جان! چنین دعایی از دنیا و آنچه در آن است، نزد من محبوب‌تر است.

پس از رحلت حضرت محمد صلی الله علیه و آله زنان بنی‌هاشم در منزل آن حضرت اجتماع کرده بودند تا به عزاداری بپردازند، چون ارزش‌های جاهلیت در سخنان آنان به‌عنوان افتخار مطرح گردید، حضرت فاطمه علیها السلام رو به آنها کرد و با سخنی کوتاه، بلندای بصیرت خویش را نسبت به یاد خدا نمایان ساخت و فرمود:

«اترکن التعداد و علیکن بالدعا»^۲

[ای زنان عذارا! دست از شمارش افتخارات و صفات بردارید و به دعا و راز و نیاز بپردازید.

بنابراین برای انتخاب صحیح باید سراغ ایمان رفت، اگر ایمان را تقویت کنیم درست انتخاب خواهیم کرد. برای تقویت یا تضعیف گرایش‌ها، ذکر، یک قدم بزرگ است:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا.»^۳

افراد باایمان با تلاوت قرآن ایمانشان را افزایش می‌دهند. اگر می‌خواهید ایمانتان قوی بشود برنامه‌ریزی کنید روزانه حداقل دو صفحه قرآن بخوانید تا با قرآن مأنوس شوید. برای اینکه انگیزه‌تان برای این کار زیادتر شود یک روایت زیبا از بی‌بی دو عالم برایتان می‌خوانم:

۱. بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۴۰۴ و ۴۰۵

۲. خصال صدوق، ج ۲، ص ۱۵۹؛ فروع کافی، ج ۱، ص ۵۹؛ وسایل الشیعه، ج ۲، ص ۸۹۲

۳. سوره انفال، آیه ۲

دوست داشتنی های زهرایی

«حَبَّبَ الیّ من دنیا کر ثلاث: النظر الی وجه رسول الله والانفاق فی سبیل الله وتلاوة کتاب الله.»^۱

حضرت زهرا علیها السلام سه چیز را در این دنیا دوست دارد که یکی از آنها تلاوت قرآن است. هر وقت دیدی می خواهی بی تفاوت از کنار قرآن رد بشوی بگو تو دوست داشتنی بی بی هستی نمی توانم رهایت کنم. تلاوت قرآن دل ها را نورانی می کند و سیاهی گناه را پاک می کند. همسر شهید بابایی نقل می کند:

«قبل از انقلاب را رفقای عباس یه شب ما را به مهمونی دعوت کردند. گفته بودند یه مهمونی معمولیه. من به همراه عباس و بچه چهل روزه به مهمونی رفتیم اما وقتی رسیدیم اونجا دیدیم یه مهمونی معمولی نیست. در مجلس گناه قرار گرفته بودیم. عباس از این موقعیت خیلی ناراحت شد. صورتش سرخ شده بود. همین طور که سرش پایین بود از خونه اومد بیرون و سریع شروع کرد به سمت خونه حرکت کردن. ما هم دنبالش رفتیم. خیلی ناراحت بود. وقتی رسیدیم خونه بغضش ترکیب و شروع کرد گریه کردن از اینکه یه کمی گناه قلبش را سیاه کرده. همین طور راه می رفت و آرام نمی گرفت. انگار یه لحظه فکری به ذهنش اومد و به سمت کمد رفت و قرآن را برداشت و شروع کرد به خواندن. چند ساعتی قرآن خونده تا دلش آرام گرفت و پاک شد.»^۲

می شود با قرآن دل را از سیاهی پاک کرد و با نور فاطمی روشن نمود. حضرت فرمود اگر چیزی را زیاد دوست داشتی، ذکرش را زیاد بگو؛ این کثرت ذکر، آن گرایش بد را تقویت می کند:

«إِذَا أَحَبَبْتَ شَيْئًا فَلَا تُكْثِرْ مِنْ ذِكْرِهِ»^۳

اگر می خواهی گرایش خوب را تقویت کنی، ذکر آن را زیاد کن.

دوم_ورع

دومین گام برای افزایش ایمان، ورع است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«وَرَع، اِيْمَانٌ رَا دِر دَلِّ پَايْدَار وَ طَمَع، اِيْمَانٌ رَا اَز دَل خَارِج مِي كَنْد.»^۱

۱. وقایع الایام، ص ۲۹۵

۲. راوی: خانم صدیقه حکمت همسر شهید، کتاب پرواز تا بی نهایت (یادنامه امیر شهید سرلشکر خلبان عباس بابایی) امیران جاوید - جلد اول: رحمت الله سلمان ماهینی | سید حکمت قاضی میرسعید | علی اکبر | محمد طاهری آذر، نشر اجا ۱۳۸۹، چاپ سیزدهم.

۳. کافی، ج ۶ ص ۴۵۹

ورع یعنی یک ترس مقدس؛ ترس و دلهره از اینکه نکند از چشم خدا بیفتیم؛ ترس از گناه. ورع یک مرحله از تقوا بالاتر است. مثلاً وقتی شما دارید توی خیابان راه می‌روید و از طرف مقابل خانم نامحرمی به سمت شما می‌آید، شما سرتان را زیر می‌اندازید تا چشمتان به او نیفتد و گناه نکنید؛ به این می‌گویند تقوا.

حالا اگر وقتی از خانه بیرون می‌آیید قبل از اینکه حرکت کنید فکر می‌کنید که اگر از فلان خیابان بروم چشمم به نامحرم نمی‌افتد و آن خیابان را انتخاب می‌کنید یعنی این قدر دقت دارید که حتی زمینه گناه هم ایجاد نشود؛ به این می‌گویند ورع.

الگوی ورع

دوست شهید ابراهیم هادی نقل می‌کند:

آقا ابراهیم چهره زیبا و بدن قوی و خوبی داشت. همیشه با کت و شلوار می‌آمد و این خوش تیپ‌ترش می‌کرد. یه روز اومد اداره و من از دیدنش خیلی تعجب کردم چون سرش را از ته تراشیده بود و یه پیراهن گشاد و یه شلوار کردی پوشیده بود. بهش گفتم: «آقا ابرام، این چه قیافه‌ای است که برای خودت درست کردی!» گفت: «چند روزی بود که توی خیابان یه دختر نامحرم دنبالم می‌کرد. این طوری اومدم تا از گناه فرار کنم.»

این آدمی است که ورع در او موج می‌زند. برای همین کارش به جایی رسید که یکی از رفقاییش می‌گوید: یه روز باهم رفتیم خونه یکی از بزرگان که پیرمردی بود. آقا ابراهیم را خیلی تحویل گرفت و وقتی نشستیم رو کرد به آقا ابراهیم و گفت: «آقا ابراهیم یه نصیحتی به ما بکن.» آقا ابراهیم سرش را پایین انداخت. بعد که از خونه اومدیم بیرون گفتم: «آقا ابراهیم این آقا کی بود؟» گفت: «ایشون یکی از عرفای بزرگ، حاج آقا دولابی هستند.»

این قدر ابراهیم بیست و چند ساله، به خاطر ترک و فرار از گناه اوج گرفته بود که عارفی مثل حاج آقا دولابی از دیدنش به شعف می‌آید و از او می‌خواهد نصیحتش کند!

شب آخر این جلسات نورانی، دل‌های شما را روانه کنم مدینه کنار قبر مخفی زهرائیه علیها السلام. آنها که مدینه مشرف شده‌اند از همان اول زمزمه‌شان این است: یا فاطمه من عقده دل وانکردم، گشتم ولی قبر تو را پیدا نکردم. مخفی بودن قبر نشانه و سند مظلومیت زهرائیه علیها السلام است. مصائب فاطمه نیز مثل قبر آن بی‌بی مخفی است. مصائبش آن قدر عظیم است که ۴۰ سال پس از شهادت حضرت، امام حسن علیه السلام همین که نگاهش به مغیره می‌افتاد شروع می‌کرد به اشک ریختن، و می‌فرمود: «مغیره! تو جزء کسانی بودی که مادرم زهرا را کتک زد:

أَنْتَ الَّذِي ضَرَبْتَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى أَدْمَيْتَهَا؛^۱

آنقدر مصیبت بزرگ است که امیرالمؤمنین علیه السلام کنار قبر فاطمه مرگش را از خدا خواست. براساس روایت فاطمیه اول، بعد از نماز مغرب در چنین روزی، فاطمه، جان به جان آفرین تسلیم کرد و فرزنداناش عزادار شدند. صحبت هایش را کرد، گفت: «علی جان! کسی را از محل دفنم باخبر نکن! بدنم را شب غسل بده و شب کفن کن! راضی نیستم کسانی که به خانها م حمله کرده اند، بر بدنم نماز بخوانند. علی جان! وقتی من را به خاک سپردی اجلس عند رأسی قبالة وجهی؛ کنار قبرم بنشین و زود از کنار قبرم بلند نشو!»

لحظه پس از دفن، لحظه تنهایی میت است و فرد متوفی انیس و مونس می خواهد. چه انیسی بالاتر از علی؟ «کنار قبر برایم قرآن بخوان: فَأَكْثَرُ مَنْ تَلَا وَ الْقُرْآنَ؛^۲ علی جان! برایم دعا کن؛ اَبِكْنِي وَ اَبِكِ لِيَّتَامِي وَ لَا تَتَسَّ قَيْلِ الْعَيْدِي بِطَفِّ الْعِرَاقِ؛^۳ هم برای خودم گریه کن هم برای بچه های یتیمم، [زیرا خیلی سخت است که جلوی بچه ها مادرشان جان بدهد؛ آن هم بچه هایی که سَنَشان زیر ده سال است و به سن بلوغ نرسیده اند.] علی جان! خواهشی دارم، هوای همه بچه ها را داشته باش و حسینم را که در کربلا به شهادت می رسد فراموش نکن!»

پیراهن خود در غم من چاک مکن
جز نیمه شب جسم مرا خاک مکن

از فاطمه یادگار اگر می خواهی
خون های مرا ز روی درب پاک مکن!

اما علی چه کند با این در و دیوار؟ بی بی سفارش دیگری هم دارد:

مرا چو غسل نیمه شب به پیش کودکان دهی
مبادا سینه مرا به زینم نشان دهی

نگذار زینم صورتم را ببیند! عجب وداعی بود! نوشته اند:

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۷۸

۲. بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۲۷؛ منتهی الامال، ص ۱۹۲

۳. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۸



«أَخْرَجَ مَنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ»؛

امیرالمؤمنین علیه السلام بچه‌ها را از اتاق بیرون کرد، نشست کنار بستر فاطمه.^۱

ای صفای خانه من الوداع گرمی کاشانه من الوداع

فاطمه جان! چه زود علی را تنها گذاشتی!

الوداع ای همدم و هم ناله‌ام الوداع ای یار هیجده ساله‌ام

خواهشی دارم ز تو ریحانه‌ام یک شب دیگر بمان در خانه‌ام

جان زهرا روز من را شب مکن چادرت را بر سر زینب مکن

فاطمه جان! به این زودی از کنار علی نرو!

جان زهرا روز من را شب مکن چادرت را بر سر زینب مکن

وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ^۲

۱. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۱

۲. سوره شعراء، آیه ۲۲۷